



A theoretical plan to explain social collapse in Iran

Hadi Noori¹ | Saied Moidfar² | Ali Saei³ | Naser Takmil Homayoon⁴

1. Corresponding Author, Department of sociology, Faculty of Humanities, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran. E-mail: h.k.noori@gmail.com
2. Department of sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. E-mail: smoidfar@ut.ac.ir
3. Department of sociology, Faculty of Humanities, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran. E-mail: saeia@modares.ac.ir
4. Research Institute of Social Studies, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran. E-mail: eci.socialhistory@ihcs.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: 6 August 2023 Received in revised form 13 October 2023 Accepted 13 October 2023 Published online : 5 September 2024.</p> <p>Keywords: Social collapse, social crisis, Sultanate state, legitimacy crisis, accelerating factors. Military competition</p>	<p>This study aims to provide a new and integrated theoretical plan to explain the issue of social collapse. The literature on the topic of collapse has been classified in the form of two categories of theories of the collapse of the state and the collapse of civilizations. After their critical review, the necessary elements were selected from each of them to build a new and different theoretical plan of the concept of social collapse. The present theoretical plan is based on Parsons' theory of social order, but efforts are made to complete both the whole and its parts with other theories. In this case, if the government enters into intense foreign military competition, it will put tensions on other sub-systems, which due to the systemic situation of the society will cause the occurrence of four cultural, economic, political and stratification crises, and as a result of them, a social crisis will occur. In such a situation, if the model of crisis management is carried out in the form of the establishment of a Sultanate government, the result will be a crisis of legitimacy. In the current theoretical plan, social crisis, Sultanate government and crisis of legitimacy are among the necessary conditions for the occurrence of collapse, which if accompanied by a sufficient condition known as accelerating factors, will cause social collapse. The meaning of social collapse is the same structural change of society that takes place in the form of structural change in four subsystems of society.</p>

Cite this article : Noori, H., Moidfar, S., Saei, A., & Takmil Homayoon, N. (2024). A theoretical plan to explain social collapse in Iran. *Sociological Review (Social Science Letter)*, 31 (1),101- 123.
DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.362841.1887>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.362841.1887>

طرح نظری تبیین فروپاشی اجتماعی در ایران

هادی نوری^۱ ✉ | سعید معیدفر^۲ | علی ساعی^۳ | ناصر تکمیل همایون^۴

۱. نویسنده مسئول، فارغ‌التحصیل دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

رایانامه: h.k.noori@gmail.com

۲. دانشیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: smoidfar@ut.ac.ir

۳. استادیار، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. رایانامه: saeia@modares.ac.ir

۴. استاد، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران. رایانامه: eci.socialhistory@ihcs.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

این مطالعه درصدد ارائه طرح نظری تلفیقی و جدیدی برای تبیین موضوع فروپاشی اجتماعی است. ادبیات موضوع فروپاشی در قالب دو دسته نظریه‌های فروپاشی دولت و فروپاشی تمدن‌ها، و نظریه‌های هر دسته در قالب چهارگانه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و قشربندی مورد طبقه‌بندی قرار گرفته‌اند. پس از بررسی انتقادی آنها از هر کدام عناصر لازم برای ساختن طرح نظری جدید و متفاوتی از مفهوم فروپاشی اجتماعی انتخاب گردیدند. طرح نظری حاضر بر اساس نظریه نظم اجتماعی پارسونز استوار است اما تلاش می‌شود تا هم کلیت و هم اجزای آن با نظریه‌های دیگر تکمیل گردد. بدین ترتیب که جامعه به مثابه یک نظام اجتماعی نگریسته می‌شود که در وضعیت تعادل سیستمی قرار دارد. در این حالت، چنانچه دولت وارد رقابت نظامی شدید خارجی شود تنش‌هایی بر دیگر خرده نظام‌ها خواهد گذاشت که به دلیل وضعیت سیستمی جامعه باعث وقوع بحران‌های چهارگانه فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و قشربندی می‌شود و از برآیند آنها بحران اجتماعی اتفاق خواهد افتاد. در چنین شرایطی، چنانچه الگوی مدیریت بحران به صورت تأسیس دولت سلطانی انجام گیرد ماحصل آن وقوع بحران مشروعیت خواهد بود. در طرح نظری حاضر، بحران اجتماعی، دولت سلطانی و بحران مشروعیت در حکم شروط لازم وقوع فروپاشی قرار دارند که اگر با یک شرط کافی به نام عوامل شتاب‌زا همراه گردند باعث فروپاشی اجتماعی می‌شود. منظور از فروپاشی اجتماعی همان تغییر ساختاری جامعه است که در قالب ایجاد تغییر ساختاری در چهار خرده نظام جامعه روی می‌دهد.

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۷/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۱۵

کلیدواژه‌ها:

فروپاشی اجتماعی، بحران اجتماعی، دولت سلطانی، بحران مشروعیت و عوامل شتاب‌زا

استناد: نوری، هادی؛ معیدفر، سعید؛ ساعی، علی؛ تکمیل‌همایون، ناصر، (۱۴۰۳). طرح نظری تبیین فروپاشی اجتماعی در ایران. *مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)*، ۳۱ (۱)، ۱۰۱-۱۲۳.

DOI: <http://doi.org/10.22059/JSR.2024.362841.1887>



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه و بیان مسأله

جامعه‌شناسی تاریخی باور دارد هر نوع نظریه‌ای درباره جامعه باید بتواند گزارشی درباره خاستگاه‌ها و تحول آن ارائه دهد. نهادهای ساختارها و اشکال تعامل اجتماعی در همه جوامع خصلت تاریخی دارند و نتیجه تحولات قبلی در جهان اجتماعی هستند (میلز، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۵۹). اهمیت این موضوع در مورد جوامع دارای ساختارهای تاریخی ریشه‌دار مانند جامعه ایران بسیار زیاد است و این ساختارها عامل تعیین‌کننده‌ای برای وضعیت معاصر هستند. جامعه ایران از ابتدای پدیدار شدن خود به عنوان یک تمدن جهانی در زمان هخامنشیان در سیر تحول تاریخی خود همواره با پدیده‌ای بسیار مهم به نام فروپاشی مواجه بوده است. بدین ترتیب، فروپاشی سلسله‌های هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، صفویه، قاجار با خود فرصت‌ها و چالش‌های بزرگی را به همراه آوردند. برای درک این مسأله که چگونه نظم اجتماعی آنها شکل گرفت و چگونه این نظم اجتماعی با تغییر و ویرانی مواجه گردید، می‌باید طرحی نظری جدیدی جهت تبیین مسأله فروپاشی اجتماعی ارائه نمود. دلیل امر این است که تاریخ همیشه از منظر علایق حال نوشته می‌شود و نیازهای حال حاضر را برآورده می‌کند. بعلاوه، این واقعیت که حال همیشه در وضعیت دگرگونی است بدین معنی است که گذشته را باید پیوسته مورد ارزیابی مجدد قرار داد. نوشتن تاریخ گذشته به معنی از نو دیدن آن است و گذشته در پرتو رویدادهای نوین، معانی نوینی به خود می‌گیرد (لچت، ۱۳۷۷: ۱۷۴-۱۷۳).

نظریه‌ها و پژوهش‌های انجام گرفته درباره سیر تحول اجتماعی جامعه ایران با دو نقص اساسی مواجه هستند. نخست، یک دسته از آنان از منظر یا بر مبنای مفروضات گفتمان شرق‌شناسی و ایران‌شناسی انجام گرفته‌اند که دارای جهت‌گیری نظری خاص و سوگیرانه نسبت به تحولات اجتماعی است. نظریه‌های مارکسیستی با کار ایران‌شناسان مارکسیستی هم‌چون ای. پی. پتروشفسکی (۱۳۴۶)، ن. و. پیگو لوسکایا (۱۳۷۷)، فرانتس آلتهایم و روت استیل (۱۳۸۲)، ا. م. دیاکونوف (۱۳۴۸) و گ. لوکونین (۱۳۸۴) شناخته می‌شود که بر تفسیر ماتریالیستی تاریخ مورد تأکید استالین برای توضیح تحول تاریخی جامعه ایرانی تأکید می‌کنند و طرفداران نظریه شیوه تولید آسیایی مانند محمد علی خنجی (۱۳۵۸)، احمد اشرف (۱۹۷۰)، احسان طبری (۱۳۵۸) و محمد علی کاتوزیان (۱۳۷۲، ۱۳۸۰) از این جمله‌اند. دوم، دسته دیگر آنان از منظری تاریخ‌نگارانه و بدون برخوردار از دیدگاهی نظری تنها به توصیف رویدادها و برشمردن علل تأثیرگذار بدون ارائه مدل علی چگونگی وقوع فروپاشی پرداخته‌اند. برتولد اشپولر (۱۳۶۴)، عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۷۸، ۱۳۸۵)، م. مورنی (۱۹۸۴، ۱۹۸۲)، تورج دریایی (۱۳۸۳: ۱۸)، حسین مفتخری (۱۳۷۵)، جمشید گرشاسپ چوکسی (۱۳۸۱) از این جمله هستند. از این رو، بازبینی رویکردهای نظری جهت دستیابی به رویکردی نظری متفاوت برای واسازی تار و پودهای واقعیات تاریخی ایران حایز اهمیت می‌گردد.

پیش فرض اساسی این بازبینی در طرح نظری حاضر این است که نظم و تغییر دو کیفیت متصل به یکدیگرند و شناخت هر جامعه‌ای در گرو شناخت توأمان این دو وجه می‌باشد (جانسون، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۸). از آنجا که ساختن یک نظم اجتماعی جدید امری کوتاه مدت نیست، فروپاشی آن نیز بر اساس مقتضیات کوتاه مدت صورت نمی‌گیرد. بر این اساس، مسأله اصلی پژوهش حاضر یافتن «علل، مکانیسم و پیامد فروپاشی اجتماعی» است. از آن جا که انسان موجودی اجتماعی است، جوامع بعنوان پدیده‌هایی متشکل از انسان‌ها هم بطور منفرد و مجزا از دیگر جوامع موجودیت پیدا نمی‌کنند و همواره از عوامل و شرایط بیرون از خود تأثیر می‌پذیرند. از این رو، پرسش اصلی پژوهش این است که «آیا فروپاشی اجتماعی محصول عوامل داخلی در مقام ساختارهای نظام اجتماعی است یا عوامل خارجی در مقام شرایط محیطی؟». در واقع، بحث این است که آیا فروپاشی اجتماعی محصول یکی از این دو

دسته عوامل است یا این که هر دو عوامل دخیل کار فروپاشی اجتماعی می باشند؟ در این صورت، سهم هر کدام از این عوامل از شرایط لازم و کافی چگونه مشخص می گردد؟ پرسش اصلی پژوهش حاضر از نوع پرسش های نظری جامعه شناسی است (گیدنز، ۱۳۸۵: ۳۹-۴۰) و برای پاسخ به آن باید اندیشه نظری توسعه داد که ویژگی های اصلی مشترک در فرایندهای فروپاشی را مشخص نماید. هدف پژوهش حاضر این است که با تلفیق و یکپارچه کردن استدلال های برآمده از ادبیات موجود فروپاشی به مدلی فراگیرتر جهت تبیین انواع وضعیت های تجربی فروپاشی دست پیدا کند.

واکاوی ادبیات موضوع

مقاله مقوله فروپاشی اجتماعی دارای ادبیات نظری نظام مند و با طبقه بندی مشخص نیست. با مطالعه این ادبیات پراکنده می توان آنها را به دو دسته نظریه های فروپاشی دولت (انقلاب ها) و نظریه های فروپاشی تمدن ها (یا واحدهایی اجتماعی بزرگ تر مثل امپراتوری ها) تقسیم نمود. در قدم بعد بر مبنای دیدگاه پارسونز در درون هر دسته از آنها به طبقه بندی نظریه ها بر اساس عوامل فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و قشربندی پرداخته و پس از بررسی انتقادی آنها از هر کدام نظریه ها و عناصر لازم جهت ارائه طرح نظری تلفیقی برای بررسی موضوع فروپاشی اجتماعی برگرفته می شود. برای بررسی و نقد استدلالی نظریه های موجود دو معیار نقد وجود دارد: جامعیت تحلیل و وجود مدل علی. منظور از جامعیت تحلیل وجود دو عنصر پیوستگی مقوله های نظم و تغییر، و تک علتی نبودن تحلیل است. ملاک دوم هم نقد برخوردار بودن دیدگاههای گوناگون از مدل علی جهت تبیین موضوع است و نه تجمیع علت های محتمل بدون در نظر گرفتن روابط میان آنها.

در حوزه نظریه پردازان سیاسی فروپاشی دولت، تدا اسکاچپل (۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۸۵) و رندل کالینز (۱۹۸۶) مورد توجه قرار دارند. از نظریه اسکاچپل به عناصر ساختار دولت دیوان سالار متمرکز، اقتصاد کشاورزی، رقابت نظامی خارجی و تأثیر آن بر روابط میان دولت با نیروهای اجتماعی، بحران سیاسی و بحران در نظام قشربندی توجه می شود. اما اسکاچپل در توجه به عوامل رشد جمعیت، شهرنشینی و بویژه نظام فرهنگی بی توجه است. ضمن این که امکان فروپاشی دولت را تنها در جوامع کشاورزی می داند و با تحلیلی ساختاری از نقش ذهنیت انسانی غافل می گردد. در نظریه کالینز، موقعیت ژئوپلیتیک دولت و رابطه آن با نظام اقتصادی جامعه مورد نظر است، در حالی که به نظام قشربندی، و رابطه میان نظم و تغییر و نظام اجتماعی از قبل موجود توجهی نمی شود.

نظریه اقتصادی فروپاشی دولت شامل نظریه های توقعات فزاینده جیمز دیویس (۱۳۸۵) و نظریه توسعه پویایی بازار مثل مانکور اولسون و ساموئل هانتینگتون است. نظریه دیویس کنار گذاشته می شود، اما نظریه های اولسون و هانتینگتون از جهت توجه به رابطه متقابل میان نظام اقتصادی و نظام سیاسی مورد استفاده قرار می گیرند. آنها می گویند رشد سریع در پویایی بازار باعث ایجاد گرایش به فروپاشی می شود وقتی که قدرت سیاسی و اداری دولت کند است یا نمی تواند با میزانی مشابه رشد یابد (Li, 2002: 12-13). با این همه، آنها از نقش فرهنگ، روند شهرنشینی، روابط میان طبقات اجتماعی و دولت و مسأله رشد جمعیت غفلت می ورزند.

نظریه پردازان قشربندی فروپاشی دولت نیل اسملسر (Smelser, 1985)، جک گلدستون (۱۳۸۴، ۱۳۸۵ الف، ۱۳۸۵ ب) و اریک ولف (۱۳۸۵) هستند. نظریه اسملسر از جهت توجه به پیامدهای نوسازی و تأثیر آن بر شکل گیری جنبش های معطوف به ارزش توسط نیروهای اجتماعی، نظریه گلدستون از جهت تأثیر عامل رشد جمعیت بر وقوع بحران سیاسی در جامعه، و نظریه ولف از جهت توجه به عوامل موثر بر شورش دهقانی به عنوان یکی از اقشار و نیروهای اصلی اجتماعی در جامعه مورد نظر می باشند. اما این نظریه ها هیچ توجهی به روابط میان نیروهای اجتماعی و دولت، شرایط اقتصادی و نظام فرهنگی جامعه ندارد.

در خصوص نظریه فرهنگی فروپاشی دولت به نظریه چالمرز جانسون (۱۳۶۳) توجه می شود که در کلیت خود یک نظریه فرهنگی نیست و از آن فقط بعد مربوط به ارزش ها اتخاذ می شوند. دلیلش این است که پیشینه نظریه های فرهنگی فروپاشی دولت اندک (مربوط به بعد از وقوع انقلاب اسلامی ایران) است و نظریه های فرهنگی موجود هم موضوع فروپاشی را در دستور کار خود قرار نداده اند. جانسون با دادن جایگاه بیشتر به ارزش ها به مثابه مکمل محیط، تلفیق آن دو را ضامن شکل گیری نظم در جامعه می داند. لذا از این بحث او برای توضیح بحران ایدئولوژیک استفاده می شود علاوه براین، در این نظریه به نقش روابط سیاسی بین جوامع (در قالب شکست نظامی)، منابع درونی و بیرونی تغییر، رکود قدرت، فقدان مشروعیت و عوامل شتابزا توجه می شود. اما او نقش شرایط اقتصادی و رابطه اقشار مختلف اجتماعی با دولت را نادیده می گیرد.

در خصوص نظریه های سیاسی فروپاشی تمدن ها می توان به نظریه های سامونل آیزنشتات (Eisenstadt, 1985)، آرنولد توین بی (۱۳۷۳) و پل کندی (۱۳۷۰) اشاره نمود. نظریه های آیزنشتات و کندی به خاطر توجه به ساختار دولت، رابطه دولت با نیروهای اجتماعی و تأثیر مناسبات ژئوپلیتیک بر شرایط اقتصادی جامعه مورد نظر هستند، بویژه آیزنشتات که در چارچوب کارکردگرایی ساختاری به تحلیل سیستمی امپراتوری های تاریخی دیوان سالار متمرکز، مثل ساسانیان، روم، بیزانس، چین، خلفا، مصر و دولت های اصلی اروپایی در دوره مطلق گرایی می پردازد.

در مقام نظریه پرداز اقتصادی فروپاشی تمدن ها می توان از گری دیاموند (Diamond, 2005) یاد کرد. او ابتدا به چهار مجموعه عوامل زیان زیست محیطی، تغییر شرایط اقلیمی، همسایگان متخصص، فقدان شرکای تجاری و واکنش های خود جامعه به مشکلات زیست محیطی اش توجه می کند. تمرکز دیاموند تنها بر مولفه زیست محیطی قرار می دهد و به نقش نظام قشربندی، روابط نیروهای اجتماعی با دولت، ساختار دولت و عامل فرهنگ توجهی ندارد.

در خصوص نظریه پرداز فرهنگی فروپاشی تمدن ها به گائتانو موسکا (کاوالی، ۱۳۷۶) توجه می گردد. موسکا نیز همانند جانسون، اگرچه یک نظریه پرداز فرهنگی فروپاشی نیست اما فرهنگ یکی از دو بعد اساسی نظریه «مرگ ملت ها» اوست که در بررسی علل و روند انحطاط در تمدن های مصر، یونان و روم باستان از فقدان دفاع حقوقی [یا بحران ایدئولوژیک] در کنار عدم تغییر در طبقه سیاسی به عنوان عوامل فروپاشی تمدن ها یاد می شود. با این همه، موسکا شرایط اقتصادی و رابطه میان نیروهای اجتماعی و دولت را مورد توجه قرار نمی دهد.

نظریه پرداز قشربندی فروپاشی تمدن ها ابن خلدون (۱۳۶۹) است که نظریه او از جهت توجه به ماهیت ویژه عوامل شتابزا (یعنی عصبیت قوی در دولت های متجاوز) برای فروپاشی مورد نظر می باشد. با این همه، نظریه الگوی دوری ظهور و سقوط تمدن های ابن خلدون دارای بردی محدود است چرا که بر پایه شواهد به دست آمده از جوامع و دولت های بادیه نشین شمال آفریقا تدوین شده است. در حالی است که گذر جامعه ایرانی از بادیه نشینی به زندگی شهری با ظهور دولت هخامنشی انجام گرفت. علاوه بر این، نظریه او ناظر بر دولت های قدیم دارای مدت زمان نه چندان طولانی ۱۲۰ سال و چهار نسل است در حالی که هخامنشیان حدود ۲۰۰ سال، اشکانیان حدود ۴۵۰ سال و ساسانیان حدود ۴۲۰ سال حیات داشته اند و دولت هایی با استخوان بندی بسیار مستحکم بوده اند که نمی شد آنها را به سادگی در معرض سقوط و فروپاشی قرار داد.

در کنار این نظریه ها و عناصر نظری لازم به تناسب موضوع از نظریه ها و عناصر دیگری هم برای تکمیل چارچوب نظری استفاده می شود. از نظریه نظم اجتماعی تالکوت پارسونز، نظریه ساختاری لویی آلتوسر، از مفهوم دولت دیوان سالار متمرکز گابریل آلموند و سامونل هاتینگتون، از دیدگاه مارک گلد و یورگن هابرماس برای تعریف مفهوم بحران اجتماعی و روابط بحران ها با

یکدیگر، از نظریه چالز تیلی برای توضیح مفهوم دولت و تبیین تأثیر سیاست شهرگرایی بر نظام سیاسی و قشربندی جامعه، مفهوم دولت سلطانی ماکس وبر و خوان لینز، دیدگاه گلدستون درباره آسیب‌پذیری‌های دولت نئوپاتریمونیا، دیدگاه دیوید آپتر درباره مشروعیت و دیدگاه لوسین پای درباره بحران مشروعیت (تعریف و علل آن) استفاده می‌شود که در جایگاه خاص خود در طرح نظری حاضر به کار گرفته می‌شوند.

طرح نظری

جامعه به عنوان یک پدیده اجتماعی به طور دائم در حال حرکت تاریخی است. این نکته توسط اولین جامعه‌شناسان همچون آگوست کنت، کارل مارکس، امیل دورکیم و ماکس وبر مطرح شده است و آنها به جامعه نه همچون یک عکس بردار، بلکه به مثابه یک فیلم بردار می‌نگرند حرکت انسان‌ها و جریان رویدادهای مهم تاریخی را در طول زمان فیلم برداری کرده‌اند (گی‌روشه، ۱۳۷۶ب؛ مارکس، ۱۳۸۰؛ وبر، ۱۳۷۴؛ لوویت، ۱۳۷۹؛ کالینز، ۱۳۸۵). ایده مرکزی طرح حاضر تحت تأثیر دیدگاه مذکور شکل گرفته است: نظم و تغییر کیفیت‌هایی متصل به یکدیگر هستند و برای بررسی فروپاشی اجتماعی باید به بررسی عوامل تعیین‌کننده نظم اجتماعی و عملکرد جامعه پرداخت که فروپاشی در آن اتفاق افتاده است (جانسون، همان: ۱۸ - ۲۰).

۳-۱. نظریه مبنایی نظم و تغییر

بر پایه ایده مرکزی طرح حاضر، قدم بعدی ارائه مفهومی مجرد از جامعه و چگونگی شکل‌گیری آن است. در این خصوص چند دیدگاه وجود دارد. در دیدگاه اول، توماس هابز و رابرت کارنیرو اعتقاد دارند که عامل انسجام جامعه استفاده از زور است (هابز، ۱۳۸۵: ۱۸۹؛ گیدنز، ۱۳۸۵: ۶۹۷-۶۹۸). دیدگاه دوم به طرفداران نظریه «ماتریالیسم تاریخی»، و به طور اخص کارل مارکس، تعلق دارد که عامل اقتصاد را زیربنای جامعه و تعیین‌کننده روبنای حقوقی و سیاسی می‌داند (مارکس، ۱۳۸۰: ۲۹۳، ۲۹۵؛ ۱۸۲: Marx, 1859). دیدگاه سوم به افرادی مثل تالکوت پارسونز تعلق دارد که علت بقای جامعه را عامل فرهنگ و وحدت ناشی از ارزش‌های مشترک می‌دانند (Parsons, 1951: vii).

در خصوص دیدگاه اول باید گفت توانایی حکومت در تضمین اعتماد نسبت به نظام قدرت تنها متکی به استفاده از زور نیست، زیرا زور تنها به عنوان حربه نهایی بکارگرفته می‌شود. در خصوص دیدگاه دوم شکست پیش‌بینی‌های اقتصادی مارکس درباره انقلاب کمونیستی خود گواه روشنی بر محدودیت این دیدگاه است. علاوه بر این، پژوهش‌های باستان‌شناسان نشان می‌دهد که قدرت سیاسی و نظامی بیشتر وسیله انباشت سرمایه است تا نتیجه آن (گیدنز، ۱۳۷۷: ۶۹۶). نظریه فرهنگی - ارزشی نیز به استثنای کجروی‌های اجتماعی، سایر اعمال ضد اجتماعی را مورد توجه قرار نمی‌دهد. نتیجه اینکه، شبکه متشکل از فعالیت‌های اجتماعی بشر را نمی‌توان به یکی از عوامل مذکور تقلیل داد. برای فهم جامع فرایندهای نظم و تغییر باید این عوامل همراه یکدیگر بررسی شوند و شاید به عوامل دیگری نیز برای کامل شدن تحلیل فروپاشی اجتماعی نیاز باشد. ابداع چنین نظریه مرکب و گسترده‌ای کلید تحلیل تحولات اجتماعی در یک جامعه در حال فروپاشی است.

نقطه شروع بنیادی طرح نظری حاضر درباره مفهوم جامعه همان نقطه شروع پارسونز، یعنی، مفهوم «نظام‌های اجتماعی کنش»^۱ است: «منظور از نظام‌های اجتماعی کنش این است که کنش متقابل کنشگران فردی تحت شرایطی رخ می‌دهد که آن را می‌توان با عنوان یک نظام در مفهوم علمی مورد بررسی قرار داد» (Parsons, 1951: 3). پارسونز نظام را چنین تعریف می‌کند:

«یک نظام متشکل از ساختارها و فرایندهای بهم وابسته است به طوری که تمایل به حفظ ثبات و تمایز نسبی الگو و رفتار به مثابه یک موجودیت در تقابل با محیط - اجتماعی و غیره - خود و استقلال نسبی از نیروهای محیطی دارد» (Parsons, 1954:143). در این تلقی، هر نظامی متشکل از ساختارها و عناصر است. ساختار به روابط منظم و علی حاکم بر عناصر تشکیل دهنده نظام گفته می شود. عناصر نظام همان «نهادهای» هستند که منظور از آن «مجموعه ای از نقش های جهت دار است که اهمیت استراتژیک ساختاری در نظام اجتماعی دارد» (Parsons, 1951:25).

از نظر پارسونز، مفهوم نظام به هیچ واقعیت عینی - مثل خانواده یا کارخانه - ارتباط ندارد. نظام یک ابزار تحلیلی با میدان کاربرد بسیار گسترده است که هر کنشی، خواه رفتار دو شخص، مبارزه طبقاتی یا کشمکش میان دولت ها، را می توان به سیاق یک نظام تحلیل کرد. از آنجا که جوامع عموماً دارای ویژگی های مفهوم نظام هستند، پارسونز در نظریه جامعه خود از اصطلاح «نظام اجتماعی» برای نامیدن نظم حاکم بر آنها استفاده می کند. منظور پارسونز از نظام اجتماعی «کثرتی از کنشگران فردی است که در وضعیتی که حداقل جنبه فیزیکی یا محیطی دارد، با یکدیگر کنش متقابل دارند. این کنشگران بر حسب تمایل به «ارضای حد مطلوب» برانگیخته می شوند و رابطه آنها با وضعیت شان، از جمله یکدیگر، بر حسب و از طریق نظام نمادهای فرهنگی ساختمانند و مشترک تعریف می شود» (Ibid:5-6؛ پارسونز، ۱۳۸۵: ۹۶). اگرچه پارسونز از نظام اجتماعی به عنوان یک نظام کنش متقابل سخن می گوید، اما از عناصر سازنده ساختاری به عنوان واحد بنیادینش در بررسی نظام اجتماعی استفاده می کند نه کنش متقابل. عناصر سازنده یک نظام اجتماعی عبارتند از چهار مقوله ساختاری ارزش ها، هنجارها، نقش - منزلت ها و جمع ها (Parsons, 1961:40). این چهار عنصر سازنده ساختاری در حکم عوامل سازمان دهنده نظام اجتماعی و مربوط به بعد ایستایی آن هستند.

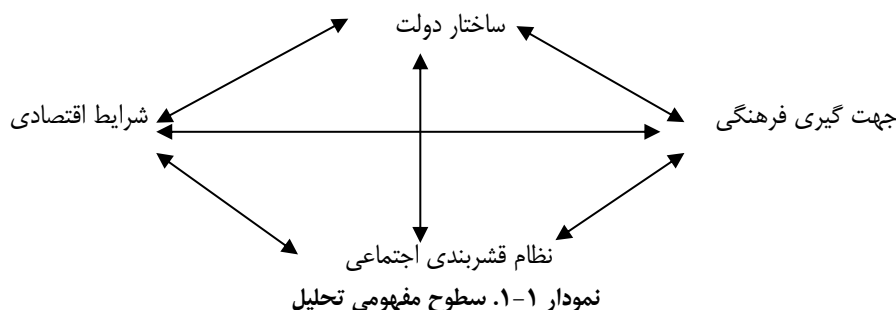
وجه دیگر تحلیل نظام های اجتماعی بعد پویایی آن است. ساختار یک نظام چگونه می تواند به تأمین نیازهای یک نظام و تداوم حالت نظم در آن عمل نماید؟ به نظر پارسونز، دو دسته از نیازهای نظام وجود دارد: دسته اول، نیازهایی است که به روابط نظام با محیطش مربوط است. در دسته دوم، خود نظام ترکیبی از اجزایی است که میان آنها روابط جدایی و یکپارچگی وجود دارد. فعالیت های تأمین کننده نیازهای نظام از سوی پارسونز با نام «کارکرد» معرفی می شوند که عامل ایجاد پویایی نظام اجتماعی و «مجموعه فعالیت هایی است که در جهت برآوردن یک نیاز یا نیازهای نظام انجام می گیرد» (نقل از ریتزر، همان: ۱۳۱). به نظر او، در هر نظام کنشی، از جمله نظام اجتماعی، چهار نیاز کارکردی (یا الزام کارکردی) سازگاری با شرایط محیطی، دستیابی به هدف، یکپارچگی و حفظ الگوهای فرهنگی است وجود دارند (گی روشه، ۱۳۷۶ الف: ۷۶-۷۷؛ Parsons, 1961:30-40).

پارسونز بر اساس چهار نیاز کارکردی به تعیین سازمان درونی نظام اجتماعی می پردازد و آن را شامل چهار خرده نظام می داند که روابط میان آنها باعث بقای یک نظام اجتماعی می شود. اما او در این جا سطح تحلیل را تغییر دهد و به جای نظام اجتماعی از مفهوم «جامعه» سخن می گوید. چراکه مفهوم نظام اجتماعی یک ابزار تحلیلی دارای خصلت انتزاعی است و می توان از آن برای تحلیل همه گونه پدیده های جمعی از جمله یک نهاد، یک بنگاه صنعتی، یک دانشگاه، یک طبقه اجتماعی و یک جامعه کلی در هر شکل و در هر مقیاس استفاده نمود. در حالی که از دید او، نظام اجتماعی بسیار خاص و مهم همان «جامعه» است: «یک پدیده جمعی به نسبت خود بسنده که اعضایش می توانند همه نیازهای فردی و جمعی شان را در درون آن برآورده سازند و یکسره در چهار دیواری آن زندگی کنند» (به نقل از ریتزر، همان: ۱۳۷). جامعه، بر خلاف نظام اجتماعی، یک واقعیت عینی است و از لحاظ تجربی می تواند یک کشور، یک قوم یا یک ملت، یا حتی گاهی معادل یک امپراتوری یا یک تمدن باشد. سازمان درونی یک جامعه در همه این حالت ها شامل چهار خرده نظام است که هرکدام یکی از آن چهار کارکرد را انجام می دهند: خرده نظام اقتصاد دارای کارکرد

سازگاری با محیط، خرده نظام سیاست دارای کارکرد دستیابی به هدف، خرده نظام فرهنگ دارای کارکرد حفظ الگوهای فرهنگی و خرده نظام/اجتماع جامعه/ای^۱ دارای کارکرد ایجاد و حفظ همبستگی است (Parsons, 1968:458).

در خصوص خرده نظام اجتماع جامعه ای در تحلیل حاضر تغییراتی داده می شود و به جای آن از مفهوم نظام قشربندی^۲ استفاده می گردد. دلیلش این است که هر دو بر اساس نظام روابطی خاص کنشگران یک جامعه را با هم متحد و به یکدیگر وابسته می کند و انسجام نسبی جامعه را تأمین می نمایند. پارسونز در کتاب *ساختار کنش اجتماعی* (۱۹۳۷) حوزه بررسی خویش را به بحثی محدود می کند که آن را نظام قشربندی می نامد: «رتبه بندی تفکیکی افراد انسانی که یک نظام اجتماعی خاص را تشکیل می دهد و به بررسی آنها به عنوان برتر یا فروتر نسبت به یکدیگر از جهت های مهم اجتماعی معین می پردازد» (69). بنابراین، باید به قشربندی اجتماعی، یعنی «نابرابری های ساختمند میان گروه بندی های مختلف مردم» (گیدنز، ۱۳۸۵: ۲۳۸؛ مؤمن کاشی، ۱۳۷۳: ۸ - ۷) به عنوان یک عنصر حیاتی برای ایجاد «انسجام ارزشی مشترک» نگریسته شود.

بدین ترتیب، جامعه به عنوان یک نظام اجتماعی دارای چهار سطح یا عناصر ساختاری فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و قشربندی می باشد که در عین ارتباط و وابستگی متقابل، دارای استقلال نسبی هم هستند. در نتیجه، تحلیل حاضر درباره نظم جامعه (یا صورتبندی اجتماعی) دارای چهار سطح مفهومی است که در نمودار ۱ - ۱ نشان داده شده است:



این چهار سطح مفهومی یک «کل انداموار» یا «وحدت ساختاری مرکب» تشکیل می دهند و هر ساختاری شرایط وجودی خود را در ساختارهای دیگر می یابد (بشیریه، ۱۳۷۶: ۳۰۶ - ۳۰۸). از این حیث، تحلیل حاضر بر مبنای مفهوم «تعیین کنندگی چند جانبه یا سراسری» قرار دارد که لویی آلتوسر آن را مطرح کرده است، نه «تعیین کنندگی یک جانبه». هر موقعیت تاریخی خاص (فروپاشی) بوسیله مجموعه آثار هر یک از سطوح کلیت تعیین می شود.

1. Societal Community.

۲. استفاده پارسونز از مفهوم اجتماع جامعه ای به معنای گشودن حوزه جدیدی از بحث درباره جامعه بود. با این همه، خود او در ارائه یک تعریف عملیاتی مناسب و جامع از این حوزه نظام اجتماعی با مشکل و ابهام مواجه بود. به طوری که، ماکس وبر قبل از پارسونز ابعاد علیت اجتماعی را شامل سه بعد سیاست، اقتصاد و فرهنگ می دانست (کالینز، ۱۳۸۵: ۲۰۱)، و پس از او هم نه روش پارسونز، بلکه روش وبر حتی از سوی ساختارگرایان متأثر از پارسونز مثل لویی آلتوسر و نیکولاس پولاتنراس (ریتزر، ۱۳۷۶: ۳۲-۲۲۵)، ، بورگن هابرماس (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۱۶)، و جان فوران (۱۳۸۵: ۳۱) دنبال شد. بر همین اساس، از کلیت نظریه او درباره سازمان درونی جامعه، به دلیل جامعیت و استحکام آن، استفاده می شود اما نقص و ابهام مذکور با مفهوم نظام قشربندی برطرف شود. دلیل این کار این است که هم بحث خود پارسونز درباره نظام قشربندی و هم تعاریف مطرح شده توسط دیگران از نظام قشربندی به طور تقریبی با معنای مفهوم اجتماع جامعه ای بسیار نزدیک است.

نتیجه مطلب این است که شبکه مبادله های پیچیده ای میان هر یک از چهار خرده نظام جامعه وجود دارد. پارسونز دو بعد از این شبکه مبادله ها را که به نظرش اساسی تر است، تشریح می نماید. اول اینکه می توان مبادله میان هر زوج از خرده نظام ها را به صورت جدول درون داد و برون داد (داده و ستانده) تحلیل نمود. این بخش از نظریه جامعه پارسونز که توسط او به شکل گذرا مطرح شده بود، بعدها توسط نظریه پردازان نظام ها بسط داده شد و ماحصل کار آنها ارائه «تحلیل درون داد - برون داد» و خروج از «تحلیل ساختاری - کارکردی» صرف بود. مضمون اصلی تحلیل درون داد - برون داد این است که نظام از محیط پیرامون خود درون دادهایی (داده هایی) به شکل تقاضاها دریافت می کند و بعد از پردازش آنها توسط ساختارهای خود، برون دادهایی به شکل سیاست های الزام آور به محیط بازمی گرداند. در نهایت، پیامدهای برون دادها (ستانده ها) یا سیاست ها بواسطه فرایندهای اجتماعی پیچیده ای به درون نظام بازخورد می شوند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۶؛ راش، ۱۳۷۷: ۷).

بعد دوم شبکه مبادله میان خرده نظام های جامعه توجه به اهمیت نظری وسایل مبادله در یک جامعه است. چهار وسیله مبادله پول، قدرت، نفوذ، و تعهدات برای چهار خرده نظام اقتصاد، سیاست، قشربندی و فرهنگ وجود دارد (گی روشه، ۱۳۷۶الف: ۱۰۸-۱۱۰). پارسونز این مدار گسترده مبادله را «پویایی تعادل اجتماعی» می نامد که سومین شرط انجام کنش در یک نظام است. او برای تحلیل این پویایی از مفهوم تعادل به عنوان نقطه عزیمت استفاده می کند. از لحاظ نظری می توان نظامی دارای تعادل کامل را تصور نمود، اما چنین وضعیتی در عمل تقریباً ناممکن است چون هر مبادله ای به ناگزیر اختلال یا تغییراتی در یکی از خرده نظام ها ایجاد می کند (همان: ۸۵-۸۷). چنین تحلیلی در مورد کنشگران فردی و کنشگران جمعی چون گروهها، جوامع و امپراتوری ها نیز صدق می کند.

بر این اساس، پارسونز از دو گونه متمایز تغییر اجتماعی سخن می گوید: تغییر متعادل به دنبال تغییراتی در برخی از بخش های نظام رخ می دهد در حالی که نظام به صورت یک مجموعه باقی می ماند (گی روشه، ۱۳۷۶ب: ۲۷). تغییر ساختاری با تغییرات مهم و عمیقی در سازمان و کارکرد جامعه یا در خرده نظام یک جامعه همراه است و طی آن جامعه یا خرده نظام آن از یک نوع اجتماعی به نوع دیگر تغییر می کند، برای مثال از جامعه فئودالی به جامعه بورژوازی. تغییرات ساختاری بر اساس منبع خود بر دو نوع هستند. اگر منبع تغییرات ساختاری در درون جامعه باشد، «درون زا» و اگر در بیرون از جامعه باشد، «برون زا» نام دارد.

عوامل داخلی ایجاد تغییر ساختاری همان فرایندهای داخلی نظام های اجتماعی و روابط میان خرده نظام های جامعه است که پارسونز از میان آنها نقش «تنش ها» را در جامعه بسیار مهم می داند. تنش از نظر پارسونز «گرایش به مختل ساختن تعادل در موازنه درون داد - برون داد میان دو یا چند واحد نظام است (Parsons, 1961: 77). منظور از عوامل خارجی یا برون زا همان تغییرات ایجاد شده در دیگر نظام هایی است که محیط را تشکیل می دهند (Ibid: 76). هر کدام از این نظام های اجتماعی درحکم محیط برای نظام های اجتماعی مجاور خود می باشند و می توانند تأثیراتی متعادل ساز یا فروپاشنده بر جامعه مجاور خود بگذارند.

تغییر ساختاری از جمله واکنش های ممکن در برابر تنش های فزاینده در یک جامعه است. چنانچه شرایط مساعد برای تغییر فراهم نباشد، جامعه راههای دیگری در پیش می گیرد: اصلاحات سطحی نظام موجود، سرکوبی نیروهای تغییر، انداختن نیروهای تغییر در مسیر محافظه کاری و انزوا، و سرانجام، اگر تنش ها خیلی نیرومند باشند ولی نتوانند تغییرات مورد انتظار را ایجاد کنند، چند حالت ممکن است پیش آید: یا جامعه ممکن است به عنوان یک موجودیت مستقل از بین برود و دچار بی سازمانی شود، یا در جامعه ای دیگر ادغام شود و یا اینکه به تصرف جامعه ای دیگر درآید (Hamilton, 1983: 101-102).

۳-۲. نظام اجتماعی از قبل موجود

اکنون بر پایه نظریه‌های مبنایی نظم و تغییر به بررسی نظام اجتماعی یک جامعه مورد بررسی و چگونگی فروپاشی آن پرداخته می‌شود. در سطح مفهومی اول، یک نظام فرهنگی متکی بر ارزش‌های خاص وجود دارد که در قالب شکل‌گیری دین رسمی و دولتی پدید می‌آید. در سطح مفهومی دوم، اقتصاد کشاورزی وجود دارد که در آن شیوه اصلی تولید و منبع درآمد کشاورزی است. در سطح مفهومی سوم، نظام قشربندی فئودالی وجود دارد که ویژگی‌های آن عبارتند از: اول، نظام قشربندی مبتنی بر زمین است (و ثوقی، ۱۳۷۵: ۸۵-۸۶)؛ دوم، نظام خدمات و حقوق بین فئودال (ارباب) و واسال (خدمتگذار و مرد وفادار) بر پایه سوگند فئودالی که محور آن تعهد واسال به وفاداری تمام عمر و خدمت نظامی به بالادستی خود یعنی ارباب و در عوض، گرفتن «فیف» (یا تیول که عمدتاً زمین است) از سوی ارباب است (وبر، ۱۳۷۴: ۳۸۹)؛ سوم، وجود نوعی سلسله مراتب در نظام مالکیت ارضی که از عالی‌ترین ارباب، یعنی پادشاه، شروع می‌شود تا این که به پایین‌ترین مرتبه واسالی در این سلسله مراتب مالکیت می‌رسد که دارای فیزی است شامل تنها یک روستا و حدود یکصد جریب زمین کشاورزی (لوی بیل، ۱۳۸۴: ۴۴)؛ چهارم، نظام سلسله مراتب روابط فئودالی وجود دارد که در قالب رسته‌های (مراتب) فئودالی شکل می‌گیرند (باتامور، ۱۳۵۷: ۲۱۲)؛ پنجم، فئودالیسم دارای منشأ نظامی است. اساس اشرافیت وجود شوالیه‌ها یا سربازان سواره نظامی است که مهمترین اعضای سپاه هستند (وبر، همان: ۳۹۱). ششم، ارتش‌های خصوصی کوچک و جنگ‌های مداوم میان اربابان وجود دارد. بر همین اساس، امنیتی برای مالکیت خصوصی وجود ندارد؛ هفتم، اکثر روستاها املاک فئودالی مستقل و خودکفایی است که تحت سلطه اربابان روستا قرار دارند (لوی بیل، همان: ۹۷-۸۶). هشتم، ساختار سیاسی متناسب با نظام قشربندی فئودالی که با دو ویژگی پراکندگی نسبی قدرت میان مراتب مختلف و تملک زمین (نوع، کیفیت و قدمت زمین هم در این زمینه مؤثر است) به عنوان اساس قدرت یابی مشخص می‌شود.

در سطح مفهومی چهارم تأسیس دولت دیوان سالار متمرکز قرار دارد که با امپراتوری‌های تاریخی رابطه‌ای تنگاتنگ دارند. در تعریف کلاسیک از دولت جدید، وبر می‌گوید: «دولت اجتماعی انسانی است که مدعی انحصار استفاده مشروع از زور در یک قلمرو معین است» (وبر، ۱۳۸۲: ۹۲). بر اساس این تعریف، مایکل راش می‌گوید: «بیشتر قلمرو امپراتوری‌های جهان باستان به صراحت تعریف شده بودند، اگرچه وسعت آن به طور قابل ملاحظه‌ای فرق می‌کرد و در سرزمین‌های پیرامونی حکومت امپراتوری مرزها به هیچ وجه به صراحت مشخص نبود... همه آنها در مفهوم وبری به طور مشخصی دولت بودند (راش، ۱۳۷۷: ۲۴). این مطلب توسط چارلز تیلی در کتاب *زور، سرمایه و دولت‌های اروپایی* (۱۹۹۰) نیز مورد تأیید قرار گرفته است که با بررسی چگونگی شکل‌گیری دولت‌ها در تاریخ بیش از ۵۰۰۰ هزار سال دولت را «سازمان اعمال زوری می‌داند که از خانواده‌ها و گروه‌های خویشاوندی متمایز است و برتری واضح را در اکثر جنبه‌ها بر همه سازمان‌های درون سرزمین خود اعمال می‌نماید» (Tilly, 1990: 4). بنابراین، مفهوم دولت به عنوان یک ابزاری انتزاعی برای تحلیل پدیده‌های سیاسی خاصی از جمله امپراتوری‌های دیوان سالار قابل کاربرد است.

در خصوص تلقی امپراتوری‌های تاریخی به عنوان دولت‌های دیوان سالار متمرکز محققان بسیاری اظهار نظر کرده‌اند. پارسونز در نظریه تکاملی خود، امپراتوری‌های تاریخی مثل مصر، رم، چین، خلافت اسلامی را در سطح جوامع میانی یا دولت‌های سنتی قرار می‌دهد (گیدنز، ۱۳۸۵: ۶۹۱-۶۹۲). گابریل آلموند به طبقه بندی نظام‌های سیاسی در سه دسته بزرگ می‌پردازد: (۱) نظام‌های بدوی، (۲) نظام‌های سنتی، و (۳) نظام‌های مدرن. بر اساس نظر او، امپراتوری‌های دیوان سالاری متمرکز در زمره نظام‌های سنتی قرار دارند (بدیع، ۱۳۸۳: ۶۱-۶۲). آیزنشتات از عنوان «امپراتوری‌های تاریخی دیوان سالارانه» استفاده می‌کند (Smitt, 1991: 17). هانتینگتون در بحث طبقه بندی انواع نظام‌های سیاسی از عنوان «امپراتوری‌های دیوان سالار» برای دولت‌های دارای توزیع قدرت متمرکز و میزان قدرت کم استفاده می‌کند (۱۳۷۰: ۲۱۰-۲۱۱). ماکس وبر اغلب امپراتوری‌ها و کشورهای بزرگ قاره‌ای تا آستانه

قرون جدید و حتی بعد از آن را «دولت های پاتریمونیا» می نامد (۱۳۷۴: ۳۵۰). با این همه، روشن ترین توضیح درباره دولت های دیوان سالار متمرکز توسط نظریه های ساختاری دولت ارائه شده است. تدا اسکاچیل به عنوان اصلی ترین نظریه پرداز این دیدگاه بر این عقیده است که «دولت ها اساساً سازمان های اداری و نظامی هستند که منابع را از جامعه استخراج می کنند و آنها را برای حفظ نظم در داخل و رقابت با دیگر دولت ها در خارج به کار می گیرند. در نتیجه، هرچند همواره دولت ها به شدت بوسیله شرایط اقتصادی محدود می شوند، اما ساختارها و فعالیت های دولت از استقلال نسبی و منطق خاص خود برخوردار است» (اسکاچیل و تریمبرگر، ۱۳۸۵: ۱۰۵). در مجموع، دولت های دیوان سالار متمرکز دولت هایی هستند با توزیع قدرت متمرکز، میزان قدرت کم (در مقایسه با دولت های ملی مدرن)، مقید به سنت و موظف به رعایت حقوق رعایای سیاسی خود در چارچوب امور سنتی، برخوردار از اداره گری دیوان سالارانه، و سازمان های اجبار گری که نسبت به طبقات جامعه استقلال نسبی دارند و با استخراج منابع جامعه از آنها برای حفظ نظم در داخل و رقابت با دولت های خارجی استفاده می کنند.

ظهور دولت های دیوان سالار متمرکز محصول شرایط اجتماعی خاصی است. به طور کلی، سه عامل باعث ظهور تمرکزگرایی می گردد. اول، گسترش اقتصاد تجاری؛ دوم، رقابت خارجی؛ و سوم، *اراده نخبگان* (بدیع، ۱۳۸۳: ۱۲۷). این سه عامل در قالب دو نوع آرمان تمرکزگرایی ساختاری و عاملیت طبقه بندی شوند و با خود سه نتیجه دربردارند. نتیجه اول، *ظهور تکنولوژی سیاسی جدید* به معنای گسترش سازمان های دیوان سالار متمرکز و تدارک ایدئولوژی های جدید مشروعیت است؛ نتیجه دوم، *ماندگاری ساختارهای موجود* از طریق تلفیق اقتدار مرکز با مراکز میانجی نظام قدیم است؛ و نتیجه سوم، *بروز منازعه های جدید* بین گروههای قبلاً جدای از هم است (همان: ۳۴ - ۱۳۵). نتیجه کلی روند تمرکزگرایی سیاسی این است که از یک طرف حکم به ماندگاری برخی از عناصر ساختارهای موجود (عناصر فئودالی) می دهد و از طرف دیگر به علت پذیرش عناصر ساختاری جدید (عناصر متمرکز) منازعه های جدید را در درون خود پرورش می دهد.

۳-۳. رقابت نظامی خارجی

بر مبنای تحلیل سیستمی طرح نظری حاضر، چنانچه تغییرات انجام گرفته در یک خرده نظام با دیگر خرده نظام ها هماهنگ نباشد، این عدم هماهنگی منبع پیدایش فشارهایی بر کل نظام اجتماعی و خرده نظام های آن است. در طرح نظری حاضر، خرده نظام سیاست به عنوان نقطه شروع تغییر تلقی می شود. بر همین اساس، اگر تغییر در ساختار دولت دیوان سالار یا توسعه بیش از حد آن (در قالب رقابت نظامی خارجی) با روند موجود دیگر خرده نظام های جامعه هماهنگ نباشد، این عدم هماهنگی منبع پیدایش فشارهایی است که در نهایت به ظهور بحران اجتماعی می انجامد. از میان دو دسته عوامل ساختاری و عاملیت شکل گیری دولت دیوان سالار متمرکز، عوامل ساختاری در اولویت دارند و اراده نخبگان نیز نقشی منفعل بازی نمی کنند. بدین ترتیب، رقابت نظامی خارجی از یک طرف به ایجاد یک دولت دیوان سالار متمرکز کمک می کند: «موقعیت بین المللی آسیب پذیر این کشورها همواره تمرکزگرایی و دیوان سالاری را تشویق نموده است» (اسکاچیل و تریمبرگر، همان: ۱۰۷) و از طرف دیگر، برای این دولت ها ایجاد تنش و نزاع می کند.

دولت دیوان سالار متمرکز که یکی از دلایل اصلی شکل گیری تمرکزگرایی سیاسی اش رقابت نظامی خارجی بوده، برای تثبیت خود در جهت تداوم و حتی تشدید این رقابت نظامی خارجی حرکت می کند. اما ورود به عرصه رقابت نظامی خارجی بر ساختار داخلی کشورها تأثیر می گذارد. یکی از عوارض ورود به رقابت نظامی خارجی این است که باعث ایجاد فشارهای مالی بر دولت دیوان سالار متمرکز و در نتیجه آن ظهور بحران اقتصادی در جامعه می شود.

به عقیده رندال کالینز، توسعه ارضی زیاده از حد باعث افزایش هزینه های نظامی می شود هرگونه مقابله مستقیم چنانچه دو طرف بطور یکنواخت به رقابت و مسابقه روی آورند، طولانی خواهد بود و درگیری در یک جنگ طولانی بسیار هزینه بر خواهد بود. حتی اگر هیچ مقابله مستقیمی حادث نشود، سرمایه گذاری مستمر نظامی جهت حصول اطمینان به اینکه دشمن در جایگاه برتر قرار نگیرد، (اگر نگوئیم بیشتر) به همان اندازه هزینه بر است. اما اگر بهره وری اقتصادی متناسب با توسعه نظامی رشد یابد به طوری که دولت بتواند منابع کافی جهت حمایت از مبارزه نظامی خود بدون دور شدن از نخبگان به دست آورد، حتی با وجود شکست نظامی هم فروپاشی دولت میسر نمی گردد (Collins, 1986: 186-206). پل کندی نیز می گوید: «پیروزی هر یک از قدرت های بزرگ در یک زمان و یا سقوط یک قدرت بزرگ دیگر در زمان دیگر، معمولاً معلول جنگ طولانی نیروهای مسلح آن یا این قدرت بوده است؛ اما ظهور و سقوط قدرت تا حدی معلول کاربرد موثر منابع مولد اقتصادی در دوران جنگ نیز بوده است» (کندی، ۱۳۷۰: ۱۲-۱۱).

وجه دیگر تأثیر رقابت نظامی خارجی به خرده نظام فرهنگی برمی گردد. در این زمینه دو منبع تأثیرگذاری وجود دارد. اول تأثیر رقابت نظامی خارجی بر خرده نظام فرهنگی در چارچوب نظام اجتماعی مورد بررسی، و دوم تأثیر این خرده نظام فرهنگی بواسطه پدیده رقابت نظامی خارجی از محیط بیرون نظام اجتماعی مورد نظر. درباره منبع اول، «رقابت نظامی خارجی برای تأمین منابع تولیدی مورد نیاز به سمت سیاست نوسازی، و بویژه شهرگرایی، روی می آورد که خود این امر باعث افزایش جمعیت می شود» (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۳۹). از طرف دیگر، افزایش جمعیت بر ذخایر غذایی و ارضی کشور فشار وارد می کند. بنابراین، کشور با کمبود منابع و امکانات مواجه می شود که رهایی از این مخصصه مستلزم عقاید و ابداعات جدید، یعنی پدیده خلاقیت، است.

در خصوص خلاقیت دو نظریه اصلی وجود دارد. نظریه اول مبدعان را از اعضای گروههای حاشیه ای جامعه می داند. نظریه دوم این است که مبتکر معمولاً دارای پایگاه ارزشمند و معتبر اجتماعی است (جانسون، همان: ۸ - ۷). هر کدام از این دو نوع مبدعان تحت تأثیر رقابت نظامی خارجی و پیامدهای آن شکل می گیرند. انجام سیاست نوسازی از یک طرف اقشار پائین جامعه را به گروههای حاشیه ای جامعه تبدیل می کند، و از طرف دیگر اقشار بالای جامعه را برای تأمین منابع تولیدی مورد نیاز جهت ادامه جنگ یا رقابت نظامی خارجی تحت فشار قرار می دهد که خود این امر باعث تمایل آنها به سمت اندیشه های تحول خواهانه می گردد. نتیجه کار ظهور جنبش های فکری و ارزشی جدیدی است که خرده نظام فرهنگی جامعه را به چالش می کشد.

در خصوص منبع دوم باید گفت در شرایطی که روابط میان جوامع بر اساس اصل رقابت نظامی و تسلیحاتی استوار است این امر اثری منفی بر ماهیت تأثیرگذاری جوامع بر یکدیگر خواهد گذاشت، هم به شکل مستقیم از طریق منابع خارجی تغییر در ارزش ها مثل وسایل ارتباطی، آثار بروز فروپاشی در همسایگی یک جامعه و فعالیت گروههای سیاسی یا مذهبی جهانی که تمام این وسایل به تماس و مقایسه فرهنگی می انجامند، و هم به شکل غیر مستقیم از طریق منابع خارجی تغییر در محیط مثل وارد ساختن دانش پزشکی، ورود صنایع و حرفه های مختلف، مهاجرت افراد، روابط سیاسی بین جوامع و مهمتر از همه تهاجم خارجی. بدین ترتیب، رقابت نظامی خارجی منشأ ورود اندیشه ها و ایدئولوژی های متفاوت و گاه متعارض به داخل جامعه است. گذشته از اینکه ایدئولوژی دارای ماهیتی ستیزه آمیز است (بشرلر، ۱۳۷۵: ۳۳۷ - ۳۳۹)، ظهور و ورود ایدئولوژی های جدید در درون جامعه از دید ایدئولوژی رسمی دولت در حکم دشمنانی است که باید از میان برداشته شوند. اگر دولت فاقد قدرت لازم برای ایفای کارکردهای خود باشد ایدئولوژی رسمی نیز توانایی مقابله با دشمنان خود را ندارد و آنها به عنوان جنبش های رقیب و معارض باعث تنش و بحران در خرده نظام فرهنگی می شوند (لاپالمبارا، ۱۳۸۰: ۳۶۵ - ۳۷۵).

وجه سوم تأثیر رقابت نظامی خارجی بر دولت دیوان سالار متمرکز است. در این خصوص اسکاچپول می گوید: «از یک طرف در عرصه بین المللی تحت فشار رقابتی نظامی و دولت های خارجی پیشرفته تر قرار دارد، و از طرف دیگر با بحران های اقتصادی داخلی

و مخالفت نیروی طبقاتی قدرتمند و مسلط داخلی روبرو است که در برابر تلاش های دولت برای بسیج منابع به منظور رقابت در عرصه جهانی مقاومت می کنند» (۱۳۸۵: ۱۰۳). این مطلب را آیزنشتات نیز بیان می کند: «در این امپراتوری ها نوعی همزیستی میان فعالیت های سیاسی سنتی تمایز نیافته با اهداف خاص سیاسی تمایز یافته تر وجود دارد. از یک طرف، حاکمان به دنبال افزایش منابع آزاد، بویژه آزاد کردن آنها از قید تعلق به گروههای سنتی اشراف سالار، و از طرف دیگر خواهان کنترل یافتن بر این منابع برای استفاده خودشان بودند. (Eisenstadt, 1985: 101). در چنین شرایطی، احتمال وقوع بحران سیاسی به نتیجه منازعه دولت با نخبگان زمیندار بستگی دارد. اگر دولت مرکزی پیروز شود و موفق گردد منابع مالی لازم برای ایجاد نوسازی فراهم نماید، تغییر اجتماعی بدون فروپاشی نظام سیاسی اتفاق می افتد. اما اگر دولت نتواند به استخراج منابع بپردازد آنگاه دچار بحران سیاسی به معنای از دست دادن قدرت اداره امور کشور می شود.

وجه چهارم تأثیرگذاری رقابت نظامی خارجی بر خرده نظام قشربندی است که از طریق سیاست نوسازی صورت می گیرد. جنبه اول تأثیر نوسازی بر الگوهای مشارکت سیاسی است. فرایند نوسازی باعث پدید آمدن گروههایی تازه تأسیسی می شود که خواهان حضور در فضای سیاسی کشور هستند و موجب تغییر در رابطه گروههای اجتماعی موجود با همدیگر در نظام قشربندی جامعه می گردد (وربا، ۱۳۸۰: ۴۶۷؛ واینر، ۱۳۸۰: ۵۵ - ۲۵۲). جنبه دوم این تأثیرگذاری به رابطه میان نوسازی با اقتصاد تجاری و بازاری مربوط می باشد. دولت دیوان سالار متمرکز در اثر فشار ناشی از این اقتصاد جدید و به علت رقابت خارجی دست به نوسازی در جامعه می زند تا بتواند منابع لازم برای رقابت نظامی خارجی اش را به دست آورد. این امر در حالی است که اقتصاد بازاری و تجاری در محیط شهری رشد می یابد نه روستایی کشاورزی. جنبه سوم تأثیرگذاری نوسازی بر ظهور و توسعه روند شهری شدن است، چرا که شهری شدن باعث مهاجرت خانواده ها از روستا به شهر می شود. نوسازی باعث بزرگ شدن، گسترش یافتن و تغییر سیمای آنها گردیده و شهرهای جدید نیز در اطراف معادن و در طول راههای ارتباطی بوجود می آیند (گلدتورپ، ۱۳۷۳: ۲۴۳). جنبه چهارم تأثیرگذاری نوسازی به تأثیر شهرگرایی بر روابط میان اقشار اجتماعی در درون نظام قشربندی مربوط می باشد. بنابر تحقیق چارلز تیلی، زمانی که شهرگرایی حالت تدریجی داشته باشد به گونه ای که روستا و شهر مکمل هم باشند، روند حرکت به صورت ادغام تدریجی جامعه دهقانی - کشاورزی در مرکز جدید خواهد بود. اما زمانی که شهرگرایی ناگهانی و با فشار همراه شود با مقاومت جامعه دهقانی مواجه می شود (بدیع، همان: ۱۷۹ - ۱۸۲).

جنبه پنجم تأثیرگذاری نوسازی به تأثیر روند شهرگرایی بر رشد جمعیت مربوط است. باروری، مرگ و میر و مهاجرت به عنوان عوامل موثر بر رشد جمعیت مطرح می شوند. شهرنشینی باعث مهاجرت خانواده ها از روستا به شهر می شود. بعلاوه، تغییرات مربوط به نوسازی مثل جریان صنعتی شدن و پیشرفت علم پزشکی و اشاعه آن در میان مردم باعث کاهش میزان مرگ و میر در جمعیت می شود. کاهش میزان مرگ و میر هم به افزایش باروری می انجامد (گی روشه، ۱۳۷۶: ب: ۱۷۱).

با این همه، افزایش جمعیت به عنوان یک پیامد نوسازی خود حامل نتایجی برای اقتصاد، دولت، قشربندی و کل جامعه است. به نظر اسکاچپل، اقتصادهای کشاورزی قابلیت تولید کمتری دارند چون ساختار قشربندی آنها کمتر محرک سرمایه گذاری در توسعه تکنولوژی لازم برای رشد تولید است. لذا ناتوانی دستگاه دولت در جمع آوری مؤثر مالیات ها و تنظیم هزینه های رو به صعودی اش در کنار بی کفایتی های داخلی آن و فشار ناشی از افزایش جمعیت باعث رقابت شدید میان نخبگان و بحران مالی دولت می گردد (Li, 2002: 8-9). گلدستون نیز با ارائه تبیینی ساختاری - جمعیتی از بحران های سیاسی می گوید. چنانچه افزایش جمعیت با تولید اقتصادی کند یا ناهماهنگ همراه گردد باعث اعمال فشارهای زیر بر جامعه می گردد: اول، کاهش توانایی دولت؛ دوم، ستیز نخبگان؛ و سوم، امکان بسیج توده مردم. مجموعه این شرایط مادی باعث تقویت آرمان های مخالف می شود (گلدستون، ۱۳۸۴: ۱۴۷-۱۶۰).

بعد دیگر تأثیر رشد جمعیت بر ساختار روابط حاکم بر نظام قشربندی جامعه است. در این زمینه، اریک ولف معتقد است که در جوامع کشاورزی، دهقانان بخش عمده تولید و جمعیت را می‌سازند. اما دهقانان به دلیل ماهیت موجوداتی احساساتی، محافظه کار و حتی ارتجاعی خود در اکثر موارد [در حالت عادی] یا صرفاً تماشاچیان منفعل مبارزات سیاسی یا منتظر ظهور ناگهانی یک منجی هستند (ولف، ۱۳۸۵: ۹۰). بنابراین، مشارکت آنها در شورش‌ها باید از عوامل خاصی پیروی کرده باشد. این عوامل دوردست عبارتند از: اول، بحران جمعیتی؛ دوم، بحران بوم شناختی؛ و سوم، بحران اقتدار. نتیجه این بحران‌ها آماده شدن شرایط برای حضور اقبال خاصی از دهقانان به عنوان افرادی ناراضی از نظام قشربندی موجود است. ولف از چهار نوع دهقانان سخن می‌گوید که در میان آنها دهقانان فقیر و ثروتمند فاقد توانایی منازعه سیاسی، و دهقانان متوسط و دهقانان آزاد نواحی پیرامونی در زمره دهقانان مستعد شورش قرار دارند (همان: ۹۵-۹۲). این دو قشر از دهقانان در حکم حاملان شورش‌های دهقانی محسوب می‌شوند.

با وجود این، هنوز شرایط برای وقوع یک شورش دهقانی موفق مهیا نیست. انجام این امر منوط به وجود دو دسته از عوامل است. عوامل ساختاری زندگی دهقانان عبارتند از: اول، همبستگی دهقانان؛ دوم، توانایی دهقانان در رابطه با زمینداران؛ و سوم آسیب‌پذیری زمینداران یا ساختار سیاسی (گلدستون، ۱۳۸۵ الف: ۲۵). عوامل خارج از شرایط ساختاری زندگی دهقانان شامل دو مورد است. عامل اول، «اقدام گروه‌هایی خارج از دهقانان» مثل یک گروه نخبه شهری است که با ترک شهرها به اعتراض دهقانان می‌پیوندند (همان: ۲۶). عامل دوم، نگرش ایدئولوژیک است. شرایط زندگی دهقانان به گونه‌ای است که دولت را موجودی منفی و شر می‌دانند. آنارشیسم دهقانی در کنار نگرش آخرالزمانی در مورد جهان باعث ایجاد جنبش‌های ایدئولوژیکی می‌شود که فرصت آماده سازی مردم برای پذیرش تغییرات آینده را بوجود می‌آورند (ولف، همان: ۹۷). بدین ترتیب، شورش دهقانی در حکم نشانه وقوع بحران در نظام قشربندی است.

در مجموع، وقتی دولت دیوان سالار متمرکز وارد رقابت نظامی خارجی می‌شود، با خود تنش‌هایی را برای دیگر خرده نظام‌های جامعه به همراه می‌آورد که در اثر وحدت ساختاری مرکب جامعه، این تنش‌ها باعث وقوع بحرانی در سطح کلی جامعه، یعنی «بحران اجتماعی» می‌شوند.

۳-۴. بحران اجتماعی

منظور از «بحران» «زمان سخت و دشوار» یا «رویداد اضطراری» است. به عبارت دیگر، لحظه‌ای است که از روی آن یک بیماری ممکن است تا مرگ یا بازیابی سلامت ادامه یابد (Borodziaz, 2005: 32). منظور از بحران در نظام اجتماعی وقوع شکل خاصی از بی‌نظمی است: «بحران یک زیر مجموعه از بی‌نظمی است. بحران اجتماعی وقتی وجود دارد که این امکان وجود داشته باشد بی‌نظمی اجتماعی به تغییر ساختاری یک نظام اجتماعی از یک مرحله توسعه اجتماعی به مرحله دیگر منجر شود» (Gould, 1985: 55). به طور کلی، بی‌نظمی‌های درون یک نظام اجتماعی به دو شکل ظاهر می‌شوند: اول، بی‌نظمی معطوف به یک یا چند واحد کنش اجتماعی در درون ساختار نهادی مورد حمله؛ و دوم، بی‌نظمی معطوف به ساختار نهادی متمرکز بر یکی از چهار خرده نظام جامعه (Ibid, p.56). در مرحله بحران اجتماعی، محور اول بی‌نظمی اتفاق می‌افتد، یعنی بی‌نظمی معطوف به ساختار نهادی متمرکز بر یکی از خرده نظام‌ها. بنابراین، بحران به موقعیت‌هایی گفته می‌شود که در آنها الگوهای نهادی زیربنایی جامعه یا خرده نظام‌های آن مورد چالش قرار می‌گیرند و برای رفع این چالش به برخی نوآوری‌ها در زمینه نهادینه سازی نیاز است (وربا، ۱۳۸۵: ۴۶۸). در مجموع، وقوع بحران در یک خرده نظام باعث ایجاد بحران در دیگر خرده نظام‌ها می‌شود و از برآیند آنها بحران اجتماعی اتفاق می‌افتد.

منظور از "بحران ایدئولوژیک" (یا فرهنگی) «افزایش تعداد و پذیرش ایدئولوژی های جدیدی است که هر یک مدعی ارائه نظامی برای جایگزینی وضع موجود و توجیه علل بروز تنش های شخصی و اجتماعی هستند» (جانسون، همان: ۱۲۹). بحران ایدئولوژیک توسط گائتانو موسکا با مفهوم ضعف «دفاع حقوقی»^۱ توضیح داده شده است، یعنی ضعف مکانیزم های دین، قانون و حس وطن دوستی که باعث نظم بخشی حس اخلاقی در جامعه می شوند (کاوالی، ۱۳۷۶: ۳۵).

"بحران اقتصادی" توسط یورگن هابرماس به عنوان بحران انباشت سرمایه یا گسست در روند انباشت سرمایه معرفی شده است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۲۱۶-۲۱۷). بحران اقتصادی به معنای کاهش ظرفیت تولیدی یک کشور در مقایسه با روند رشد جمعیت آن است که باعث می شود کالاها و خدمات اقتصادی مورد نیاز مردم جهت مصرف و سرمایه گذاری در اختیار آنان قرار نگیرد. این مفهوم از بحران اقتصادی با چهار شاخص بیکاری گسترده، تورم، کسری بودجه دولت مرکزی و کسری تراز بازرگانی خارجی مشخص می گردد (تودارو، ۱۳۶۷: ۱۳۳؛ کتابی، ۱۳۷۱: ۲۷-۲۵، ۸۴-۸۳؛ فوران، ۱۳۸۵: ۱۱۴).

"بحران سیاسی" زمانی صورت می گیرد که کنشگران اجتماعی اهداف دولت را به عنوان اهداف نظام نمی پذیرند و حاضر به مشارکت در روند تهیه وسایل لازم برای تحقق اهداف و قبول نتایج و پیامدهای آن نیستند. چنانچه دولت دیوان سالار متمرکز نتواند به استخراج منابع برای ادامه حضور در رقابت نظامی بپردازد آنگاه دچار بحران سیاسی به معنای ناتوانی دولت برای اداره امور کشور می شود که اریک ولف به آن «بحران اقتدار» می گوید (۱۳۸۵: ۹۲)، و نظریه پردازان بحران آن را «بحران نفوذ» می نامند (لاپالومبارا، ۱۳۸۰: ۳۱۹).

منظور از "بحران نظام قشربندی" اختلال در نظم مبتنی بر سلسله مراتب منظم موقعیت های اجتماعی است و تضاد اجتماعی از جدال میان افرادی ناشی می شود که در قشرهای اجتماعی مختلفی جای گرفته اند. بدین ترتیب، امکان بسیج توده مردم در قالب جنبش های اعتراضی مهیا می گردد که در قالب مفهوم «بحران مشارکت» توضیح داده می شود (واینر، ۱۳۸۰: ۲۸۰). چنین بحرانی در یک جامعه کشاورزی به شکل شورش دهقانان و بویژه طبقات پائین جامعه علیه طبقات مسلط زمیندار بروز می کند.

بر اساس تحلیل سیستمی طرح نظری حاضر، از برآیند این بحران های چهارگانه بحران اجتماعی به وقوع می پیوندد که فشارهایی بر نظام اجتماعی برای تعدیل و تحول در جهت انطباق با وضع جدید تحمیل می کند. برای مهار این فشارها و حفظ قسمتی از یکپارچگی نظام اجتماعی، پدیده «رکود قدرت»^۲ ضرورت می یابد: «این واقعیت که در دوره تغییر و تحول، حفظ تمامیت نظام اجتماعی بیش از پیش به استفاده از نیروی زور توسط صاحبان مناصب اقتدار متکی می شود» (جانسون، همان: ۹۷). با این همه، رکود قدرت باید در فاصله زمانی اتفاق بیافتد که سیاست ها و برنامه های مناسب برای برقراری مجدد نظم در جامعه تدوین و اجرا می شوند.

به طور کلی، سه الگوی مدیریت بحران برای رهبران جامعه وجود دارد:^۳ اول، اصلاحات تدریجی نهادی به معنای استفاده از ترتیب تدریجی برخی الگوهای استاندارد شده واکنش؛ دوم، اصلاحات ویژه، جزئی و مقطعی که در آن تصمیم گیرندگان ترجیح می دهند در برابر تغییر نهادی مقاومت نموده و هرگاه ضروری باشد اصلاحاتی ویژه را پیشنهاد نمایند، اما نه به اندازه ای که نهادهای موجود را دستخوش تغییر سازد؛ و سوم، انعطاف ناپذیری کامل نخبگان حاکم در برابر نیاز به تغییر که به جای برقراری مجدد نظم اجتماعی به مثابه زمینه ابتدایی و لازم برای فروپاشی عمل می کند (بایندر، همان: ۱۱۳).

1. Difesa Giuridica.

1. Power Deflation.

۲. درخصوص الگوهای مدیریت بحران رجوع شود به نظریه های چالمرز جانسون (جانسون، همان: ۹۹-۱۰۲) و لئونارد بایندر (بایندر، ۱۳۸۰: ۱۱۴-۱۰۹).

الگوی مدیریت بحران اجتماعی تحلیل حاضر از تصمیمات نخبگان حاکم و نظام سیاسی جامعه نشأت می‌گیرد. چنانچه رهبران جامعه با اتخاذ سیاست‌های مناسب (یعنی، اصلاحات تدریجی نهادی) باعث انطباق مجدد خرده نظام های جامعه با یکدیگر گردند، نظم اجتماعی از نو برقرار می‌شود اما اگر نخبگان حاکم انعطاف ناپذیر (و حتی اصلاحات ویژه و مقطعی) باشند، استفاده مداوم از قدرت و اعمال زور مشروع تلقی نخواهد شد. نظام حاکم برقرار خواهد ماند اما رکود قدرت به حد نهایی خود خواهد رسید و به ایجاد «دولت پلیسی» منجر خواهد شد (جانسون، همان: ۹۷) که در تحلیل حاضر با مفهوم «دولت سلطانی»^۱ توضیح داده می‌شود.

۳-۵. دولت سلطانی

اصطلاح «دولت سلطانی» را نخستین بار ماکس وبر ابداع نمود و از آن برای اشاره به حالت افراطی پاتریمونالیسم استفاده کرد که در طبقه بندی سه گانه او از اشکال اقتدار، شکل چهارم از انواع اقتدار سنتی است: «درجایی که سلطه اساساً مقید به سنت است اما عملاً از طریق اراده شخصی فرمانروا اعمال می‌گردد، اقتدار پاتریمونالی و در مواردی که سلطه بدون رعایت سنت اساساً بر پایه اراده شخصی اعمال می‌گردد/اقتدار سلطانی نامیده می‌شود... گسترش افراطی اراده شخصی فرمانروا است که آن را از اقتدار عقلانی متمایز می‌کند» (وبر، ۱۳۷۴: ۹-۳۲۸). با این همه، مفهوم دولت سلطانی توسط وبر چندان مورد بحث قرار نگرفت و پس از او محققانی همچون خوان لینز (۱۳۸۰) و گونتر روث (۱۹۶۸) از آن در طبقه بندی دولت‌ها استفاده نمودند. در طرح نظری حاضر، دولت سلطانی با شش ویژگی شخصی بودن قدرت و سطح پائین نهادمندی سیاسی، انحصار سیاسی، شبکه خاصه بخشی (یا روابط ارباب منشانه) و فساد، پایگاه اجتماعی محدود، عدم رشد اقتصادی درازمدت، و جهت گیری های سیاسی متضاد توده ها و نخبگان مشخص می‌شود (لینز، ۱۳۸۰: ۳۲-۵۶؛ گلدستون، ۱۳۸۵: ج: ۱۱۱-۱۱۳).

بطور کلی، دولت های سلطانی دارای ساختاری با ویژگی درجه بالایی از حمایت ارباب منشانه است. به تعبیر آیزنشتات، «در دولت های سلطانی به ظاهر حکومت دیوان سالاری وجود دارد، اما در حقیقت فرد قدرتمندی، نه از طریق پیروی از قوانین غیر شخصی بلکه از طریق یک نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می‌کند و تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی است» (نقل از همان: ۱۱۰). در چنین شرایط شکننده ای، ریاست اجرایی اقتدار خود را با استراتژی تلفیقی تفرقه و حکومت، شلاق و پاداش، و رویکرد ضرورت وجودی تأمین می‌کند.

با این همه، دولت های سلطانی از آسیب پذیری های گوناگونی رنج می‌برند. اول، چون به دلیل اتکای دولت بر حمایت نخبگان و نه مردم، بیگانگی بخش های زیادی از نخبگان می‌تواند مهلک باشد. دوم، چون نخبگان خودشان دچار اختلاف هستند، ریاست اجرایی باید نقش توازن بخش پیچیده ای را برای حفظ اتحاد نخبگان مختلف ایفا کند. سوم، چون مردم غیر سیاسی هستند، رویگردانی نخبگان از دولت، همراه با تمایل آنها به بسیج مردم باعث می‌شود ریاست اجرایی تنها به نیروهای مسلح (که وفاداریشان تضمین شده نیست) متکی می‌شود. چهارم، یک رکود اقتصادی یا شکست نظامی شدید یا حتی بلایای طبیعی قوه اجرایی را از ابزار خود برای تداوم پاداش دهی به پیروانش محروم می‌سازد و با نشان دادن ناتوانی این دولت‌ها در فراهم کردن کمک های کافی به مردم و نابودی شبکه ارباب منشانه اندک مشروعیت باقی مانده از دست می‌دهد و بدین ترتیب، زمینه های فروپاشی کل رژیم را مهیا می‌نماید.

۳. از آنجا که دولت دیوان سالار متمرکز خود یک دولت پاتریمونالی است و تحول افراطی این دولت توسط وبر با عنوان دولت سلطانی شناخته شده، از این اصطلاح استفاده می‌شود تا پیوست معنایی این دو مفهوم گسسته نشود (وبر، ۱۳۷۴: ۳۴۹، ۳۵۱ و ۳۵۹). برای اطلاع از دیگر مفاهیم نزدیک به دولت سلطانی رجوع شود به مفاهیم دولت سرکوبگر (فوران، ۱۳۷۵: ۲۳۱) و دولت نئوپاتریمونالی (لینز، ۱۳۸۰: ۲۷).

در مجموع، اگر چند مورد از این مشکلات به طور همزمان پدید آیند، فشارهایی بر دولت ایجاد می کنند که باعث ایجاد «بحران مشروعیت» می شود. لذا رابطه‌ای معکوس میان مشروعیت و کاربرد زور وجود دارد؛ هر چه نظام سیاسی برای حفظ موقعیت خود ناچار از کاربرد زور بیشتری باشد احتمال بیشتری دارد که مشروعیت خود را در چشم توده مردم از دست بدهد. نتیجه این که حفظ مشروعیت رژیم به اقدام های نخبگان حاکم بستگی دارد (کوهن، ۱۳۷۵: ۱۴۲-۱۴۳).

۳-۶. بحران مشروعیت

منظور از مشروعیت «مجموعه ای از مفاهیم درباره درستی یک الگوی سیاسی است که مورد اعتقاد اعضای برجسته جامعه سیاسی است. بدین ترتیب مشروعیت یک اصطلاح رفتاری است که به مجموعه محدودیت های موجود برای اقدامات حکومتی اشاره دارد» (همان: ۱۴۱). به عبارت دیگر، مشروعیت نظام های سیاسی نه صرفاً به قانونیت دولت از نظر حقوقی بلکه به پذیرش اجتماعی آن از جانب اتباع مربوط می باشد. چنان که رابرت دال می گوید: «وقتی یک نظام سیاسی در مقیاس وسیعی در نزد اعضای خود مشروع تلقی شود، آنگاه هزینه های اطاعت کم می شود. در مقابل، وقتی که مشروعیت و اقتدار در سطح پائینی قرار دارد، رهبران باید بیشتر از پول، پلیس، امتیازات، منزلت و دیگر منابع سیاسی برای تضمین اطاعت استفاده کنند» (32: 1965).

در یک بحران مشروعیت واقعی، چالش متوجه ماهیت اقتدار نهایی و عام ترین ادعاهای رهبری نظام سیاسی می باشد. بنابراین، منظور از بحران مشروعیت «فروپاشی مبانی قانونی حکومت» است (پای، ۱۳۸۰: ۲۰۸) و ممکن است به سه شکل بروز می نماید: اول، تغییر در ساختار بنیادی یا ماهیت حکومت؛ دوم، تغییر منبعی که حکومت مدعی است اقتدار عالی خود را وامدار آن می باشد؛ و سوم، تغییر آرمان هایی که حکومت ادعای ارائه آنها را دارد (همان: ۲۰۵). بیشتر کودتاها به دلیل آن که حکومتی نظامی را جایگزین حکومت های غیر نظامی می کنند نشانه بحران مشروعیت هستند.

در خصوص شکل گیری بحران مشروعیت دو دسته از عوامل مطرح شده است: اول، دیدگاه دیوید آپتر که از سه علت زوال مشروعیت سخن می گوید: اول، عدم حمایت برخی اعضای برجسته جامعه سیاسی (مثل ارتش) از حکومت؛ دوم، ظهور گروه های جدید و آگاه سیاسی که نظام آنها را از نظر سیاسی مناسب نمی داند؛ سوم، نظام سیاسی خود را بر روی عناصری از جامعه سیاسی که پیشتر دارای برجستگی سیاسی بودند، بسته و آنها را دور نگه می دارد (کوهن، همان: ۱۴۲). دوم دیدگاه لوسین پای که از چهار منبع بروز بحران های مشروعیت سخن می گوید: اول مبنای متضاد یا ناکافی اقتدار؛ دوم، رقابت بیش از حد و نهادینه نشده؛ سوم، تفاسیر تاریخی غیر قابل پذیرش و وعده های ناقص؛ چهارم، فرایندهای ناکارآمد جامعه پذیری (پای، همان: ۲۰۹-۲۱۸).

برای حل تمامی بحران های مشروعیت تا حدی به رهبری پویا نیاز است که ترکیب متوازی از تمامی سه گونه اقتدار وبری را داشته باشد نه یکی به شکل خالص آن. اما رهبران جامعه در هنگام تصمیم گیری در مورد بحران مشروعیت با مشکلات مهمی همچون دو راهی تعصب یا همسازی، حفظ گذشته یا طرد آن، رضایت یا فداکاری، و دو راهی از خود بیگانگی و نقش یادآوری مسئولیت ها و اعتقادات مواجه هستند (همان: ۲۱۹-۲۳۱). در نتیجه، زمانی که در اثر کاهش اعتماد به رژیم، اقتدار رهبران جامعه تنها متکی به استفاده آنان از زور می شود، فروپاشی امری اجتناب ناپذیر خواهد بود. تحت شرایط بحران اجتماعی، دولت سلطانی و بحران مشروعیت، هر گاه عاملی باعث شود که حاکمان انحصار خود را بر ابزار خشونت از دست بدهند بروز فروپاشی حتمی می شود.

۳-۷. عامل شتاب‌زا

علت نهایی یا کافی برای فروپاشی عاملی است که معمولاً به طور اتفاقی وقوع می‌یابد. چنین عللی بروز فوری فروپاشی از جانب جانسون به عنوان «عوامل شتاب‌زا»^۱ نامیده می‌شوند زیرا آنها به روند فروپاشی سرعت می‌بخشند: «عوامل شتاب‌زا آنهاست که ناتوانی نخبگان حاکم را در حفظ انحصار خود بر قوه قهریه نمایان می‌کنند و وحدت کاذب نظامی را دچار خلل می‌سازد» (جانسون، همان: ۱۰۳). در مجموع، سه نوع عامل شتاب‌زا وجود دارد: اول، عواملی که به طور مستقیم بر قوای مسلح حکومت تأثیر می‌گذارند مثل تأثیر بر انضباط، سازماندهی، ترکیب و یا وفاداری افراد نیروهای نظامی. دوم، طرفداران یک ایدئولوژی باور داشته باشند که می‌توانند به هر قوای مسلح حکومتی فایق آیند، مثل این باور که خداوند در وقت مناسب به مخالفان یاری خواهد رساند، یا نهضت تجزیه طلبانه با مقاومت حکومت مرکزی مواجه نخواهد شد. سوم، عملیاتی مشخص توسط گروهی توطئه گر که با برنامه‌ای انقلابی علیه نیروهای مسلح حکومتی به مرحله اجرا درمی‌آید (همان: ۱۰۴).

اما چه چیز باعث بروز عدم کارایی در دستگاه ارتش می‌شود؟ در این خصوص، جانسون از چهار دسته عوامل سخن می‌گوید: اول، برغم مخالفت نیروهای مسلح، ارتش به دلایل گوناگون از به کار گرفتن تمام قوا و قدرت خود منع شود، مثل تماس‌های دوستانه با عامه مردم. دوم، شورش‌های درون نظامی که به واسطه شرایط نامطلوب خدمتی و یا درگیری میان فرماندهان بروز می‌کند. سوم، شکاف در هیأت حاکمه. چهارم، شکست در جنگ که در میان انواع عوامل شتاب‌زای مؤثر بر ارتش مهمترین عامل است. به نظر جانسون مهمترین انواع فروپاشی‌های قرون گذشته و حاضر در نتیجه ازهم پاشیدگی ارتش‌ها در جنگ‌های خارجی حادث شده‌اند (همان: ۱۰۶-۱۰۹).

در مجموع، عوامل شتاب‌زا در صورت وقوع در جامعه‌ای باثبات و بدون بحران مشروعیت مرتفع خواهند شد. اما در وضعیت بحرانی، مردم و جوامع مجاور را به این نتیجه‌گیری هدایت خواهند کرد که قوه قهریه دولت قابل دوام نیست. در چنین شرایطی، هرکدام از این عوامل شتاب‌زا می‌توانند موجب فروپاشی یک امپراتوری، تمدن، دولت و یا هر واحد اجتماعی یا سیاسی را فراهم کنند.

۳-۸. فروپاشی اجتماعی

در خصوص مفهوم فروپاشی دیدگاه‌های مشخص و تعریف شده‌ای وجود ندارد و عمده مباحث موجود به وجه خاصی از فروپاشی، یعنی انقلاب، می‌پردازند. برای تعریف «فروپاشی اجتماعی» باید به ایده مرکزی تحقیق حاضر، یعنی پیوند نظم و تغییر اجتماعی، رجوع نمود. از آنجا که نظم حاکم بر جامعه با مفهوم «نظام اجتماعی» مشخص می‌شود، فروپاشی اجتماعی نیز به معنای فروپاشی نظام اجتماعی خواهد بود. منظور از «فروپاشی نظام اجتماعی» بر هم خوردن روابط منظم و وابستگی متقابل خرده نظام‌های جامعه است، به گونه‌ای که آنها دیگر یک مجموعه ساختاری مرکب و متحد را تشکیل نمی‌دهند. در هر کدام از خرده نظام‌ها تغییر ساختاری (به معنای برهم خوردن آرایش سازمانی آنها) حادث گردیده و از برآیند فروپاشی‌های چهارگانه، فروپاشی اجتماعی به معنای "تغییر در ساختار جامعه" اتفاق افتاده است. در این جا دیگر بحث نقض هنجارهای نهادینه شده یا بازتعریف برخی مؤلفه‌های کنش اجتماعی مطرح نیست، بلکه الگوهای نهادی زیربنایی جامعه یا خرده نظام‌های آن در جهتی نو و متفاوت تغییر می‌کنند. «فروپاشی فرهنگی» به معنای تغییر ساختار ارزشی جامعه است. چنان که هانتینگتون آن را «یک تغییر سریع، بنیادین و خشونت آمیز در زمینه ارزش‌های مسلط و اسطوره یک جامعه» می‌داند (نقل در کوهن، همان: ۲۶)، و هانا آرنست می‌گوید: «سیر تاریخ ناگهان از نو آغاز می‌گردد و داستانی سراسر نو که هیچ‌گاه قبلاً گفته یا دانسته نشده است به زودی شروع خواهد شد» (۱۳۷۷: ۳۶).

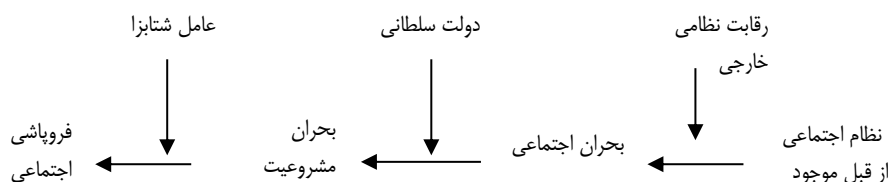
«فروپاشی سیاسی» با آنچه جورج پتی «تجدید بنای نهاد دولت» می نامد، اتفاق می افتد (نقل در کوهن، همان: ۲۶). منظور از آن تغییر در سطوح «حکومت و رژیم» نظام سیاسی است. «حکومت به معنای نهادهای رسمی سیاسی و اداری جامعه است که تصمیمات مربوط به اداره جامعه را اتخاذ و اجرا می کنند، و رژیم به معنای قواعد اساسی و اولیه تشکیلات سیاسی جامعه است شامل پادشاهی، جمهوری، فدرالیسم، دیکتاتوری و مشروطه» (جانسون، همان: ۱۴).

«فروپاشی اقتصادی» به معنای تغییر در ساختار نهادهای اقتصاد است. به نظر پارسونز، سه نهاد اقتصادی اصلی وجود دارد: اول، قرارداد؛ دوم، مالکیت؛ و سوم، بازار کار (گی روشه، ۱۳۷۶ الف: ۱۴۰-۱۴۲). تغییر ساختار اقتصادی به معنای تغییر در این نهادهای اقتصادی یا روابط ویژه میان آنها است. برای مثال، وقتی که اقتصاد جامعه ای ناگهان از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد تجاری یا اقتصاد تک محصولی تبدیل شود.

«فروپاشی نظام قشربندی» به معنای وقوع تغییر ساختاری در نظام قشربندی جامعه است. فروپاشی نظام قشربندی زمانی صورت می گیرد که نظم موجود مبتنی بر نابرابری های ساختمند میان گروه بندی های مختلف مردم از میان برود و اشغال کنندگان موقعیت های اجتماعی دست به تغییر نحوه رتبه بندی تفکیکی افراد انسانی در سلسله مراتب موقعست های اجتماعی نظام قشربندی بزنند. در مجموع، فروپاشی اجتماعی به معنای " تغییر ساختار جامعه " است. در مرحله بحران اجتماعی، الگوهای نهادی زیربنایی جامعه یا خرده نظام های آن تنها به چالش کشیده می شوند و بی نظمی اجتماعی در جهت بازسازی نظام اجتماعی و ساختار نهادی آن حرکت می کند. اما در مرحله فروپاشی اجتماعی، تغییری ساختاری در جهتی نو و متفاوت صورت می گیرد. در این مرحله، چند حالت ممکن است پیش آید: آن جامعه ممکن است به عنوان یک موجودیت مستقل از بین برود و دچار بی سازمانی شود، یا به تصرف جامعه ای دیگر درآید و در آن ادغام شود، و یا موجودیت و نظام اجتماعی جدیدی را طراحی نماید.

۳-۹. مدل تحلیلی

طرح نظری تدوین شده تا این مرحله در حکم زیرساخت نظری برای ساختن مدل تحلیلی است. مدل تحلیلی طرح حاضر در شکل ۱-۲ آورده شده است:



شکل ۱-۲. مدل تحلیلی طرح نظری فروپاشی اجتماعی

مدل حاضر بر پایه سه عنصر «ساختار، عاملیت و شانس» طراحی شده است. انتخاب عناصر مذکور مبتنی بر استدلال نیکولو ماکیاولی، فیلسوف ایتالیایی، است که در کتاب مشهور شه‌ریار (۱۵۱۳ م.) از سه مفهوم اساسی «ضرورت، فضیلت و اقبال» برای بررسی مسائل مربوط به رهبری سیاسی استفاده کرد. این عناصر نشان می دهند که یک پژوهشگر باید پدیده فروپاشی را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهد. هرگونه تلاشی که پدیده فروپاشی را تنها به ساخت اجتماعی، حوادث غیرقابل پیش بینی تاریخی یا عاملیت انسانی تقلیل دهد، به علت محدود بودنش احتمالاً به شکست می انجامد (جانسون، همان: ۹۴-۹۶).

بر این اساس، هدف طرح نظری حاضر بررسی ریشه‌ها و فرایند علی‌طولانی و پیچیده وقوع فروپاشی اجتماعی می‌باشد. تحلیل فروپاشی به شناسایی مجموعه علل ثابت خاصی بستگی ندارد و اصولاً چنین مجموعه معینی وجود ندارد؛ بلکه تحلیل فروپاشی به درک فرایند فروپاشی و توانایی ردگیری خط سیر آن در هر نمونه خاص بستگی دارد (سلبین، ۱۳۸۵: ۱۲۸). از این رو، برای تشخیص زمینه بروز فروپاشی از نظریه تبیین جان استوارت میل مبتنی بر شناسایی شروط لازم (شامل دو شرط خفته و بیدارکننده) و کافی پیدایش فروپاشی استفاده می‌شود.^۱

در طرح نظری حاضر برای تبیین فروپاشی اجتماعی چهار شرط لازم و کافی وجود دارد^۲ که عبارتند از: اول، بحران اجتماعی؛ دوم، دولت سلطانی؛ سوم، بحران مشروعیت؛ و چهارم، عامل شتاب‌زا. در این میان، سه شرط بحران اجتماعی، دولت سلطانی و بحران مشروعیت به عنوان شروط لازم اما ناکافی برای فروپاشی مطرح می‌شوند که در صورت حاضر بودن عاملی شتاب‌زا باعث فروپاشی نظام اجتماعی مورد مطالعه می‌شوند. بحران اجتماعی عاملی خفته است که در اثر دو عامل بیدارکننده ظهور دولت سلطانی و بحران مشروعیت دستخوش تحول می‌شود. شرط کافی تحلیل حاضر عامل شتاب‌زایی به نام شکست نظامی است که منجر به فروپاشی اجتماعی می‌گردد.

منابع

- آرنت، هانا (۱۳۷۷)، *انقلاب*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- آلتهايم، فرانتس و استیل، روت (۱۳۸۲)، *تاریخ، اقتصاد و دولت ساسانی*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۹)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۶)، *دولت‌ها و انقلابات اجتماعی*، ترجمه سید مجید روئین تن، تهران: سروش.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۷۷)، «حکومت تحصیل دار و اسلام شیعه در انقلاب ایران»، ترجمه محسن امین‌زاده، در عبدالوهاب فراتی، *رهیافت‌های نظری بر انقلاب اسلامی*، ج ۱، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۵)، «تبیین انقلاب‌ها: در جستجوی رویکرد اجتماعی - ساختاری»، در لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- اسکاچپول، تدا، و تریمبرگر، الن کای (۱۳۸۵)، «یک تحلیل ساختاری از انقلاب‌ها»، در جک گلدستون، *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۴)، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.
- باتامور، تام.ب. (۱۳۷۰)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه سید حسن منصور، تهران: کتاب‌های جیبی.
- بایندر، لئونارد (۱۳۸۰)، «بحران‌های توسعه سیاسی»، در لوسین دلبلیو پای و همکاران، *بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱. شروط لازم همان عوامل مقدم و زمینه‌ای هستند که جنبه غیر مستقیم و دور دارند اما شروط کافی علل بروز فوری، مستقیم و نزدیک فروپاشی می‌باشند. شرط لازم می‌تواند مرکب از دو شرط خفته و بیدارکننده باشد. شرط کافی عاملی است که حضورش وقوع واقعه مورد تبیین، را تضمین می‌کند (لیتل، ۱۳۷۳: ۷-۳۵).

۲. استفاده از نظریه شروط لازم و کافی برای تبیین فروپاشی دولت توسط نظریه پردازانی مثل گلد فرانک، جان فوران (فوران، ۱۳۷۵: ۲۴۴)، چارلز تیلی (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۲-۸۱) و چالمرز جانسون (جانسون، ۱۳۶۳: ۷-۹۶) نیز مطرح گشته است.

- بدیع، برتران (۱۳۸۳)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: قومس.
- بروکر، پل (۱۳۸۳)، *رژیم های غیر دموکراتیک نظریه ها، سیاست و حکومت*، ترجمه علیرضا سمیعی اصفهانی، تهران: کویر.
- بشلی، ژان (۱۳۷۰)، *ایدئولوژی چیست؟*، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، *آموزش دانش سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
- پارسونز، تالکوت (۱۳۸۵)، «نهادی شدن و بی هنجاری»، در پای، لوسین دلیو (۱۳۸۰)، «بحران مشروعیت»، در لوسین دلیو پای و همکاران، *بحران ها و توالی ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تودارو، مایکل (۱۳۶۷)، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: وزارت برنامه و بودجه.
- توین بی، آرنولد (۱۳۷۳)، *جنگ و تمدن*، ترجمه خسرو رضایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تیلی، چارلز (۱۳۸۵)، «آیا مدرنیزاسیون باعث انقلاب می شود؟» در جک گلدستون، *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳)، *تحول انقلابی*، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیر کبیر.
- چوکسی، جمشید کرشاسپ (۱۳۸۲)، *ستیز و سازش*، ترجمه نادر میر سعیدی، تهران: ققنوس.
- خنجی، محمد علی (۱۳۵۸)، *رساله ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف*، تهران: کتابخانه طهوری.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳)، *سقوط ساسانیان*، ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیر خانی، تهران: تاریخ ایران.
- دیاکونوف، میخائیل (۱۳۴۸)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: علمی فرهنگی.
- دیویس، جیمز (۱۳۸۵)، «نظریه ای درباره انقلاب»، در لوئیس کوزر و برنارد روزنبرگ، *نظریه های بنیادی جامعه شناسی*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نی.
- راش، مایکل (۱۳۷۷)، *جامعه و سیاست*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- روشه، گی (۱۳۷۶ الف)، *جامعه شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران: تبیان.
- روشه، گی (۱۳۷۶ ب)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی.
- ریترز، جورج (۱۳۷۷)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، *دو قرن سکوت*، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۵)، «فتح ایران به دست اعراب و پیامد آن»، در *تاریخ ایران از فروپاشی ساسانیان تا آمدن سلجوقیان* (جلد چهارم)، گردآورنده ریچارد فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیر کبیر.
- سلبین، اریک (۱۳۸۵)، «نقش کارگزار و فرهنگ در انقلاب ها»، در جک گلدستون، *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- طبری، احسان (۱۳۵۸)، *برخی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران*، از نشریات حزب توده ایران.
- فوران، جان (۱۳۷۵)، «نظریه ای در خصوص انقلاب های اجتماعی جهان سوم: مقایسه ای بین ایران، نیکاراگوئه، السالوادور»، در *فصلنامه راهبرد*، شماره ۹، ۲۵۷-۲۲۵.
- فوران، جان (۱۳۸۵ الف)، *تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمد علی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.

- _____ (۱۳۸۰)، دولت و جامعه در ایران، ترجمه‌ی حسن افشار، تهران: مرکز. کوالی، لوچانو (۱۳۷۶)، دگرگونی اجتماعی از دیدگاه گائتانوموسکا، ترجمه حسین افشار، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی. کتابی، احمد (۱۳۷۱)، تورم، تهران: اقبال.
- کولینز، رندال (۱۳۸۵)، «عصر زرین جامعه‌شناسی تاریخی کلان نگر» در گری جی همیلتون و دیگران، تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم آقا جری، تهران: کویر.
- کوهن، آلوین استانفورد (۱۳۷۵)، تئوری‌های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران: قومس.
- کیوی، ریمون، کامپنهود، لوک‌وان (۱۳۷۶)، روش تحقیق در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- گلدتورپ، جی‌ای (۱۳۷۳)، جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم، ترجمه جواد طهوریان، مشهد: قدس رضوی.
- گلدستون، جک (۱۳۸۴)، «افزایش جمعیت و بحران‌های انقلابی»، در جان فوران، نظریه پرداز انقلاب‌ها، ترجمه فرهنگ ارشاد: قومس.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵ الف)، «مطالعه تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها»، در جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵ ب)، «انقلاب انگلیس: یک رویکرد ساختاری و جمعیتی»، در جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- گلدستون، جک (۱۳۸۵ ج)، «انقلاب‌ها در دیکتاتوری‌های مدرن»، در جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نی.
- لاپالومبارا، جوزف (۱۳۸۰)، «بحران مدیریت منابع»، در لوسین دبلیو پای و همکاران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لچت، جان (۱۳۷۷)، پنجاه متفکر بزرگ معاصر، ترجمه محسن حکیمی، تهران: خجسته.
- لوسکایا، پیگو (۱۳۷۷)، شهرهای ایران در زمان پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی فرهنگی.
- لوکونین، ولادیمیر (۱۳۸۴)، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: علمی فرهنگی.
- لوویت، کارل (۱۳۷۹)، «مضمون بنیادین پژوهش وبر»، در ماکس وبر و دیگران، عقلانیت و آزادی، ترجمه احمد تدین و یدالله تمدن، تهران: هومس.
- لوی بیل، تیموتی (۱۳۸۴)، عصر فتودالیسم، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: فغنوس.
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
- لینز، خوان (۱۳۸۰)، نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه.
- مارکس، کارل (۱۳۸۰)، لودویگ فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی، ترجمه پرویز بابایی، تهران: چشمه.
- میلز، چارلز رایت (۱۳۸۹)، بینش جامعه‌شناختی، ترجمه عبدالمعبود انصاری، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- واینر، مایرون (۱۳۸۰)، «مشارکت سیاسی: بحران فرایند سیاسی»، در لوسین دبلیو پای و همکاران، بحران‌ها و توالی‌ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴)، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، تهران: مولی.
- وبر، ماکس (۱۳۸۲)، دین قدرت جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: هرمس.

- و ثوقی، منصور (۱۳۷۵)، *جامعه شناسی روستایی*، تهران: کیهان.
- وربا، سیدنی (۱۳۸۰)، «توالی ها و توسعه»، در *لوسین دلیو پای و همکاران، بحران ها و توالی ها در توسعه سیاسی*، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ولف، اریک (۱۳۸۵)، «دهقانان و انقلاب ها»، در *جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- هابز، توماس (۱۳۸۵)، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۵)، «انقلاب و نظم سیاسی» در *جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.
- همیلتون، پیتر (۱۳۷۴)، *تالکوت پارسونز*، ترجمه علی برزگر، تهران: مردنیز.

- Borodicz, E.P. (2005), *Risk, Crisis and Security Management*, John Wileys, Chichester.
- Collins, R. (1986), "The Future Deline of the Russian Empire", in *Weberian Sociological Theory*, by Randall Collins, pp.186-209, England: Cambridge University Press.
- Dahl, R.A. (1963), *Modern Political Analysis*, Englewood Gliffs. New Jersey, Prentice – Hall.
- Diamond, J. (2005), *Collapse: How Societies Choose to Fail or Succeed*, Los Angeles: California Univerity Press.
- Esenstadt, S.N. (1985), "Systemic Qualities and Boundaries of Societies: some Theoretical Considerations", in J.C. Alexander (ed.), *Neofunctionalism*, pp. 51-73. London: Sage Publications.
- Gould, M. (1985), "Prolegomena to Any Future Theory of Societal Crisis", in J.C. Alexander (ed.), *Neofunctionalism*, pp. 51-73. London: Sage Publications.
- Hamilton, P. (1983), *Talcott Parsons*, London: Routledge.
- Smith, D. (1991), *The Rise of Historical Sociology*, Basil Blackwell: Polity Press.
- Li, R.S.k. (2002), "Alternative Routes to State Breakdown", in *Sociological Theory*, 20: I March, 1-23.
- Marx, K. (1956, 1961). *Karl Marx: Selectad Writing*, edited by T .Bottomore and M. Rubel, Great Britain: Penguin Books.
- Morony, M., (1982), "Landholding in Seventh-Century Iraq: Late Sassanian and Early Islamic Patterns", *The Islamic Middle East, 700-1900: Studies in Economic and Social History*, ed. A. L. udovitch, The Darwin Press, Princeton, New Jersey, p. 164 .
- Morony, M., (1984), "Land Use and Settlement Patterns in Late Sasanian and early Eslamic Iraq, *The Bizantine and early IslamicNew East, Land Use and Settlement Pattern*, eds., G. King and A. Cameron, Vol. II, The Darwin Pres, Prinston, New Jersey.
- Parsons, T. (1937), *The Structure of social Action*, New York: Free Press.
- Parsons, T. (1951), *The Social System*, New York: Free Press.
- Parsons, T. (1954), *Essays in Sociological Theory*, New York: Free Press.
- Parsons, T. (1961), *Theories of Society*, New York: Free Press.
- Parsons, T. (1968), "Systems Analysis", in *International Encyclopaedia of the Social Sciences*, David L. Shills (ed.), New York: MacMillan and Free Press.
- Smelser, N. (1985), Evaluating the Model of Structural Differentiation in Relation to Education Change in the Ninetheenth Century", in J.C. Alexander (ed.), *Neofunctionalism*, pp. 51-73. London: Sage Publications.
- Tilly, C. (1990), *Coercion, Capital and European States AD 990-1990*, Oxford: Basil Blackwell.